

راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره (۲۵) مهر ماه ۱۳۷۳

ایران را تسلیم چپا و لگران خارجی می کنند استقلال ملی در خطر است!

فوق العاده شماره ۵ «راه توده» (ضمیمه شماره ۲۵)

دوپیروز
بزرگ
انتخابات
سوئد

سوئد - احمد (ص ۱۹)

سخنی با همه توده ای ها (۲۵)

توده ایها، بر سر دوراهی تاریخی!

* تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. پاره ای تصور می کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله طبعی همه زبان های آن، لایزال این حسن را خواهد داشت، که سز ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور بسیار کوه گانه تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. آیا باید امپریالیست ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که دارو دسته های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراز داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟ اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستحکم به همین ما باز کنند.

* امکان اینکه جنبش توده ای کشور بتواند بطور مسالمت آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش های غیر مسالمت آمیز بسیار قوی است. بنابراین، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیرعمده را تشخیص دهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دموکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بتواند نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به حریف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی توانستند بنام «ضد انقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دادند.

* برای احزاب و سازمان های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بهمین، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لایزال به اندازه آنان تلاش و فعالیت کرده اند، در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست راستی «غیرمذهبی»، بار دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می تواند داشته باشد!

«پاسخی»

که «سوخت و سوز» ندارد

ع. الهی (ص ۲)

از «در» نشد از «پنجره»

ع. فرهاد (ص ۱۶)

«هائیتی»

پادگان جدید

ارتش امریکا

م. کامیار (ص ۳)

«ثبات» و «وحدت»

آنگونه که باید باشد!

(ص ۱۸)

ریشه های خشم مردم کجاست؟ (ص ۱)

ستوالی، که «دیر» یا «زود» دارد،

اما «سوخت» و «سوز» ندارد!

نشریه خبری «اطلاعات» چاپ لندن، که تلاش می‌کند جانشین کیهان هوایی چاپ رژیم در خارج از کشور شود، اخیراً باصطلاح یک مصاحبه اختصاصی با هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی انجام داده است. مخاطب واقعی در این باصطلاح مصاحبه ایرانیان خارج از کشور (امم از پناهنده و یا غیرپناهنده) هستند و هاشمی رفسنجانی با پیش کشیدن مسئله بازگشت به ایران، ارز تحصیل، امکانات رفاهی در ایران کنونی و ... سعی کرده است تا هم مشتری و خواننده برای روزنامه اطلاعات چاپ رژیم در لندن جمع کند و هم چهره‌ای قابل قبول و پذیرش از خود بسازد!

در تمام این مصاحبه باصطلاح اختصاصی، که هاشمی رفسنجانی در آن تلاش کرده، تا از خود یک چهره مظلوم و بی‌تقصیر و در عین حال آزادیخواه (!) بسازد و اعترافات و ادعاهای تاریخی وجود دارد، که بنظر می‌رسد آنها را باید از میان رنده و رمدهای رئیس جمهور اسلامی، در مصاحبه مورد اشاره‌اش، بیرون کشید و با چند ستوال ساده و کوتاه برای حجت‌الاسلام دهانی، سرپرست کنونی موسسه اطلاعات فرستاد، تا اگر نه در یک مصاحبه مطبوعاتی، بلکه حداقل در یک زمزمه در گوش از هاشمی رفسنجانی، نظرش را درباره آنها ستوال کند. این ستوال و جواب‌های در گرش کم فایده نیست، چرا که اگر امروز هم امکان انتشار آن نباشد، در آینده نه چندان دور بکار می‌آید! مردم ایران به تجربه نشان دادند، که از کتاب‌های خاطرات خوب استقبال می‌کنند. بویژه خاطراتی، که پس از سقوط یک رژیم و یا پشت سرماندن یک دوره حکومتی نوشته می‌شود! هاشمی رفسنجانی، که از او در طول جنگ ۸ ساله ده‌ها نوار ویدئویی نیاز جمعه در دانشگاه تهران در دست است و ده‌ها مصاحبه و سخنرانی و اظهار نظر کتبی از او در نشریات کشور، منتشر شده، که در تمام آنها بر طبل ادامه جنگ با عراق تا حد به آتش کشیدن خلیج فارس (!) کوبیده است و ادامه جنگ، تا فتح کربلا را تبلیغ کرده است، در مصاحبه اخیرش یک اعتراف کوچک می‌کند، که شاید روزگاری ناچار شود نقش و سهم واقعی خودش را در این اعتراف کوچک تبیین کند. او به اطلاعات چاپ لندن می‌گوید: «... وقتی ما کار را شروع کردیم (آغاز ریاست جمهوری وی و پذیرش اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) ۵۰٪ بودجه‌مان کسری داشت. پنج استان کشور به کلی مغروبه بود، شهرهایی بکلی از روزی زمین محو شده بودند، که باید آنها را می‌ساختیم و هزار میلیارد دلار خسارت جنگ داشتیم و این رقم سرسام‌آوری بود. روزانه ۴ تا ۵ ساعت خاموشی برق داشتیم، ۵ میلیون تن گندم وارد می‌کردیم...»

ستوال: مسئول و مسئولین این ویرانی عظیم، که خود بدان اعتراف می‌کنید، کیست؟ چرا و به توصیه چه کسانی پس از عقب رانده شدن عراق تا داخل خاک این کشور به جنگ خاتمه ندادید و چنین مصیبت بزرگی را برای ایران و ایرانی بوجود آوردید؟ چرا بجای خاتمه جنگ و جلوگیری از این ویرانی عظیم، مخالفان ادامه جنگ (و پیشاپیش همه آنها، رهبران حزب توده ایران) را، راهی زندان و شکنجه‌گاه رسوس قتل عام کردید؟

چرا در کنار یک هزار میلیارد خسارت جنگ، اشاره‌ای به تعداد تلفات جنگ، معلولین، مجروحین و مفقودین آن نمی‌کنید، آماری، که تا مرز یک میلیون نفر تخمین زده می‌شوند؟

فساد، تباهی، فحشاء، امتیاد، دگرگونی منفی روابط اجتماعی و فرهنگی مردم ایران، سقوط پول ملی، تبدیل ایران به یکی از اسیران مقروض بانک جهانی تا حد ۴۰ میلیارد دلار، تبدیل ایران به جامعه ۱۰٪ - از وابستگه به تجار بزرگ بازار و روحانیون متصل به حکومت - و مسلط ساختن آنها بر سرنوشت ۹۰٪ بقیه مردم ایران، حاکم ساختن قشری‌ترین و ارتجاعی‌ترین جناح روحانیت ایران، که سال‌ها تحت حمایت ساراک شاهنشاهی و تحت عنوان «انجمن ضد بهائیت» (مانفای حجتیه) در ایران شاه زده سد راه هر نوع جنبش آزادیخواهی بودند، بر کلیدی‌ترین اهرم‌های سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در کشور، ناشی از عملکرد و توطئه موثرترین چهره‌های رژیم - از جمعه رفسنجانی - است. چرا در این باره سخن نمی‌گویید.

«هاشمی رفسنجانی» در بخش دیگری از مصاحبه اختصاصی خود با نشریه اطلاعات چاپ رژیم در لندن از دموکراسی و لزوم وجود احزاب در ایران سخن می‌گوید و برای اثبات ادعای خود به قانون و قوانینی در ایران استناد

می‌کند، که همگان می‌دانند در جمهوری اسلامی این قوانین تا چه حد اعتبار دارند، و یا در واقع بی‌اعتبارند!

رفسنجانی، بعنوان رئیس قوه مجریه در جمهوری اسلامی و در واقع یکی از انگشت شماران در جمع گردانندگان جمهوری اسلامی از بدو تاسیس آن تاکنون، که بنظر بسیاری از آشنایان به مسائل ایران، هیچ تصمیم ملنی و پشت پرده‌ای در جمهوری اسلامی، در هر سطح و سطوحی، بدون حضور و دخالت او اتخاذ نشده است، در این مصاحبه اختصاصی درباره احزاب و در واقع در توجیه اختناق رسمی در کشور، که جلوگیری از فعالیت احزاب، مانند هر کشور دیگری از جهان، نشانه بارز و ملنی آنست، می‌گوید: «ما یک قانون بسیار محکم، زمانی که من در مجلس بودم (رئیس قوه مقننه)، نوشتم و وقتی هم، که رئیس جمهور شدم (رئیس قوه مجریه)، اعلام کردم، که من می‌خواهم این قانون را اجراء کنم، هر کس مایل است، بیايد حزب تشکیل بدهد. به نظر می‌رسد بعد از سرنوشت حزب جمهوری اسلامی در ایران، خیلی‌ها ترجیح نمی‌دهند، بیايند حزب درست کنند. خیلی‌ها هم ترجیح می‌دهند، به صورت باندي و گروهی و جریانی در امور شرکت کنند. قانون کشور، و قانون اساسی ما و سیاست‌های (۹۰۰۰)، این است، که احزاب بیايند، علناً تشکیلات داشته باشند، البته نه احزاب ضد انقلابی...»

برهیچیک از ایرانیان خارج از کشور پوشیده نیست، که رئیس کنونی قوه مجریه جمهوری اسلامی و رئیس پیشین قوه مقننه در این جمهوری، صاف و ساده دروغ می‌گوید! برای ایرانیان داخل کشور این «دروغ» انشاء شده‌تر از آنست، که کسی اجازه تبسم هم به خود بدهد. اختناق، که در سراسر کشور برقرار است، به همت و توطئه کسانی پایه‌ریزی شد، که هاشمی رفسنجانی از جمله موثرترین مقامات آن جمع بوده و هست!

اظهارات هاشمی رفسنجانی خوراک تبلیغاتی برای خارج از کشور است و این نکته پدیدیه‌تر از آنست، که نیازمند طرح استدلال برای آن باشد. اما در این چند خطی، که رئیس قوه مجریه کشور درباره احزاب، انقلاب و ضد انقلاب بیان داشته، نکته مهم دیگری هم وجود دارد، که حیث است بر آن انگشت اشاره نگذاشت!

ایشان می‌گوید: «احزاب آزادند (که نیستند)، البته نه احزاب ضد انقلاب، قانوناً به ضد انقلاب اجازه فعالیت داده نشده است.»

باید پیشنهاد کرد: یک هیات بی‌طرف و آشنا به مسائل ایران، حتی مرکب از نمایندگان مستقیم سه قوه مجریه، قضائیه، مقننه و ولی فقیه از یکسو و نمایندگان جریان‌های سیاسی (امم از مذهبی و غیرمذهبی)، که آنها نیز به مسائل آشنا هستند، از سوی دیگر، به داوری هر هیاتی، که مورد تفاهم و توافق طرفین باشد و صلاحیت حقوقی، اخلاقی و ... آنها مورد تأیید همگان باشد، تشکیل شود، تا معین کند، انقلاب و انقلابی چیست و کیست و ضد انقلاب و ضد انقلابی چیست؟

آرمان‌های انقلاب، خواست‌های مردم، که حتی امروز هم توسط توده مردم در قزوین، مشهد، زاهدان و نجف‌آباد و ... علیرغم خطر مرگ و کشتار، فریاد می‌شود، بروی کاغذ آورده شود و کارنامه عملکرد سران رژیم و احزاب و جریان‌های سیاسی نیز روی کاغذ بیاید. رنده‌ها، برنامه‌ها، سخنرانی‌های در طرف طی ۱۵ سال گذشته نیز از آرشیوها بیرون کشیده شده و با یکدیگر مقایسه شود. حاصل این بررسی در معرض افکار عمومی گذاشته شود، تا همگان نیز درباره آن نظر بدهند. آنگاه هیات منصفه این نظرسنجی و آن اطلاعات را جمع‌بندی کرده و مرز انقلاب و ضد انقلاب را ترسیم کند و نشان بدهد، چه کسی آنسوی مرز و چه کسی این سوی مرز خدمت یا خیانت قرار دارد.

به یقین، هاشمی رفسنجانی درکنار دیگر سران رژیم در آنسوی مرز و توه مردم، در کنار بسیاری از آنها، که ایشان معتقد است ضد انقلاب هستند و نباید اجازه فعالیت داشته باشند، در این سوی مرز قرار خواهند گرفت.

تردید نیست، که همین هیات چاره‌ای جز بیان این واقعیت ندارد: ضد انقلاب، هم به مفهوم عرفی و هم به مفهوم کلاسیک آن، رژیم و سران آن -ازجمله و بویژه هاشمی رفسنجانی- است، نه تنها ضد انقلاب، که حتی خائن به انقلاب و آرمان‌های میلیون‌ها شرکت‌کننده در انقلاب سال ۵۷. رفسنجانی به تولیت بقیه سران رژیم می‌گوید: مخالفان او، که مخالفان رژیم نیز محسوب می‌شوند، ضد انقلابند. برای پایان بخشیدن به این جدال مفهومی و یافتن پاسخ صریح و عاری از سفسطه، رئیس‌جمهور اسلامی، راه‌حل دیگری دارد؟ پیشنهاد کند! راه حل از این ساده‌تر!!

این ستوالی است، که رفسنجانی و دیگر سران رژیم باید، سرانجام بدان پاسخ بدهند. پاسخی، که «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد!»

«هائیتی»، پادگان نظامی امریکا شد!

۳ کامیار

در تهیه این مطلب، از اطلاعات مطبوعات فرانسه و بویژه لوموند دیپلماتیک، استفاده شده است.

ارتش امریکا، سرانجام علیرغم همه توافق‌هایی، که بر سر کنار رفتن نظامیان حاکم بر «هائیتی» با سران دولت این کشور بدست آمد، وارد «هائیتی» شد و عملاً آنرا اشغال کرد. پیش از توافق، «کلینتون»، ریاست جمهوری امریکا برای کنار رفتن نظامیان حاکم در «هائیتی» یک مهلت ۷۲ ساعته تعیین کرده و ارتش امریکا برای حمله به این کشور آماده شده بود. ظاهراً اگر هدف امریکا، کنار رفتن نظامیان از حکومت بود، باید پس از توافق حاصله در این خصوص اشغال نظامی هائیتی منتفی می‌شد، اما ورود هزاران نظامی امریکا و اعلام تشکیل یک پلیس محلی تحت نظارت قوای اشغالگر، نشان داد، که همه بهانه‌های امریکا مبنی بر غیر دموکراتیک بودن حکومت هائیتی بهانه‌ای بیش نیست و هدف امریکا نه برقراری دموکراسی، که اشغال این کشور است. ۶۰ هواپیمای بمب افکن و ۲۰ کشتی جنگی امریکا در خدمت این هدف اشغالگرانه قرار دارند. نظامیان حاکم بر «هائیتی»، که روزگاری از جمله دست نشاندهگان مورد حمایت امریکا بودند و اصولاً تصمیمات مالی نظامی خود را، مانند هتای دیگرشان «ژنرال نوریکا»، در امریکا به پایان رسانده بودند، پس از امضاء توافقنامه، که از سوی امریکا و «جیمی کارتر»، رئیس جمهور سابق امریکا به امضاء رسید، اعلام داشتند تا ۱۵ اکتبر از قدرت کناره خواهند گرفت، با این امید، که در هائیتی خونریزی نشود. حتی آنها نیز اشاره‌ای به مخالفت با اشغال نظامی هائیتی نکردند. قرار است، «آریستید»، که روزگاری توسط مطبوعات امریکا به نام «کشیش سرخ» لقب گرفته بود (!)، و توسط نظامی‌ها و طی یک کودتا برکنار شده بود، تحت حمایت ارتش امریکا به قدرت بازگردد. بسیاری از محافل سیاسی مترقی معتقدند، اشغال نظامی هائیتی در واقع تدارک دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور داخلی کشور کوبا است. هائیتی یک کشور فقیر در کرانه «کارائیب» است، که ریشه‌های افریقائی-امریکایی لاتین دارد. در این کشور فقیر، در ماه‌های اخیر، بدنبال اعلام محاصره اقتصادی آن توسط امریکا، تعداد زیادی زن، کودک و مرد بر اثر گرسنگی و شیوع انواع بیماری‌های ناشی از فقر و کم‌ذغایی به هلاکت رسیدند. امریکا، بمنوان یک زهرچشم، «هائیتی» را در امریکای لاتین انتخاب کرد، تا دیگران بدانند، رهبر بی‌رقیب جهان کیست و نظم دلخواش چگونه برقرار می‌شود. در بسیاری از محافل حدس قریب به یقین می‌زنند، که نظامیان حاکم بر «هائیتی»، یا عامل مستقیم امریکا برای زمینه‌سازی دخالت امریکا در این کشور بودند و یا مانند «صدام حسین»، بازیچه امریکا.

قرار است تعداد نظامیان امریکایی مستقر در «هائیتی» به ۲۰ هزار نفر برسد و عملاً این کشور به مستعمره کلاسیک امریکا تبدیل شود. طرح تبدیل کشورهای عقب نگه‌داشته شده به مستعمره‌های کلاسیک، از جمله مفاد اعلام نشده «نظم نوین جهانی» امریکاست.

در اروپا، اشغال نظامی «هائیتی» توسط امریکا، با عکس‌العمل‌های متفاوت توسط دولت‌های بزرگ اروپائی نظیر آلمان و فرانسه روبرو شد. فرانسه، که خود «رواندا» را اشغال کرده و سرگرم تبدیل این کشور به مستعمره کلاسیک و آشکار فرانسه است، بانومی تانید ملایم و مشروط با ماجرا برخورد کرد، اما در آلمان، در بسیاری از تفسیرها، مخالفت با اشغال نظامی از وضوح بیشتری برخوردار بود. این مخالفت، اولاً ناشی از بی‌کلاه ماندن سر آلمان در تقسیم افریقا و امریکای لاتین به مستعمرات جدید بود و از سوی دیگر، بدلیل پایگاه فرهنگی-سیاسی بود، که آلمان در «هائیتی» دارد. و این مسئله دوم نکته‌ای بود، که نه تنها در مطبوعات آلمان، بلکه در مطبوعات فرانسه نیز انعکاس یافت و بمنوان رشد اختلاف نظرهای امریکا و آلمان اعلام شد.

دروغده نفوذ سیاسی-فرهنگی آلمان در هائیتی، که شاید جهانیان کمتر از آن اطلاع داشته باشند و همچنین این نکته، که کشور «هائیتی» برای دومین بار توسط امریکا اشغال نظامی می‌شود، اطلاعات زیر، که عمدتاً از نشریات فرانسه زبان-بویژه لوموند دیپلماتیک-برگرفته شده است، جالب باید باشد.

در سال ۱۹۱۵ ارتش امریکا، برای نخستین بار و برای مقابله با نفوذ روبه‌گسترش آلمان در این کشور، وارد هائیتی شد. پس از ورود اشغالگران، برای مدتی جنگ‌های چریکی در هائیتی بالا گرفت، که توسط چند سازمان چریکی محلی هدایت می‌شد، اما آنها نتوانستند در برابر ارتش امریکا مقاومت کنند.

در جریان این اشغال نظامی، که اکنون مطبوعات رسانه‌های گروهی حاضر نیستند به آن اشاره کنند، جمعا ده هزار نفر کشته شدند. برخی اصلاحات اقتصادی، سازمان‌های چریکی را از پایگاه‌های مردمی خود محروم ساخت و به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، که در برابر اشغالگران اوج گرفته بود، لطمه شدید وارد آورد. اشغال نظامی «هائیتی» توسط ارتش امریکا تا سال ۱۹۳۴، یعنی تا آستانه روی کار آمدن فاشیست‌ها در آلمان ادامه یافت. از این تاریخ به بعد، دست نشاندهگان و دست پروردگان امریکا بر هائیتی حکومت می‌کردند و کشور را عملاً در اختیار و تابع امریکا، اداره می‌کردند. تا سال ۱۹۸۶ چندین جنبش آزادی‌خواهی، که عمدتاً علیه مستبدترین و خونریزترین دیکتاتور امریکا لاتین، که بر هائیتی حکومت می‌کرد، «پاپا دوک» و سپس فرزندش، که جانشین او شده بودند، شکل گرفت. جنبش عظیم دانشجویان در سال ۱۹۸۶، متکی به آرمان‌های آزادی‌خواهانه و دموکراتیک، اوج این نهضت‌ها بود.

«گراهام گرین»، رمان نویس مشهور امریکایی، به «پاپادوک» و جمهوری تحت تسلط او لقب «جمهوری کابوس» را داده بود!

«آریستید»، که اکنون با حمایت امریکا قرار است بر «هائیتی» حکومت کند، متکی به شعارهایی، که بسود مردم محروم جامعه می‌داد، انتخابات ریاست جمهوری را برد. مطبوعات امریکا بدلیل همین شعارها به او لقب «کشیش سرخ» را داده بودند. اما پس از به قدرت رسیدن، «آریستید» نتوانست و نخواست به آنچه وعده داده بود، عمل کند. ناراضانی مردم از حکومت «آریستید»، زمینه را برای کردتای نظامی فراهم ساخت، که ۷ ماه پس از انجام انتخابات، انجام شد و از آن پس «آریستید» در خارج از کشور و در حمایت امریکا برای چنین روزگانی قرار گرفت. روزگانی، که امریکا برای ورود ارتش خود به هائیتی و تبدیل این کشور به پایگاهی برای مداخله مستقیم نظامی علیه دیگر کشورهای امریکا لاتین، به آن احتیاج داشت. امریکا در توجیه لشکرکشی به «هائیتی» وجود دیکتاتوری نظامی در هائیتی، افزایش موج مهاجرت از هائیتی و دیگر کشورهای امریکای لاتین به امریکا را مطرح می‌کند و در ضمن به این ترتیب زمینه دخالت نظامی در کوبا را نیز فراهم می‌کند. یک مأمور امریکایی در تشریح حوادث آینده در گفتگویی، که در لوموند دیپلماتیک چاپ شد، گفت: «اگر واشنگتن می‌خواهد بر «هائیتی» از ترس مهاجرت اتباع آن کشور به امریکا حمله کند، چرا به مکزیک حمله نمی‌کند و اگر برای دفاع از دموکراسی است، چرا به کوبا حمله نمی‌کند». فرانسه، که این عمل ارتش امریکا را در عمل تأکید کرد، خود از سال ۱۹۳۶ جمعا ۱۸ بار در امور داخلی کشورهای افریقا مداخله نظامی کرده است.

پس از اوائل سال‌های ۶۰، این پنج‌مین بار است، که امریکا به کشورهای حوزه کارائیب لشکرکشی می‌کند. لشکرکشی امریکا به کوبا در سال ۱۹۶۵، به گرانادا در سال ۱۹۸۲، به پاناما در سال ۱۹۸۹ صورت گرفت و این درحال است، که امریکا بطور مستقیم در جنگ‌های «السالوادور» و «نیکاراگوا» نیز دخالت داشت.

دخالت نظامی، در شکل و محتوای، که درباره هائیتی انجام شد، در واقع زنگ خطری است برای کشورهای نظیر ایران و همه حکومت‌هایی نظیر ایران، که مطبوعات امریکا و اسرائیل نیز از آن می‌خواهند چنین برداشتی را تلقین کنند. این سیاست به دو گونه عمل می‌کند:

- ۱- حکومت‌های تسلیم شده و تابع صندوق بین‌المللی پول، تابعیت کامل امریکا را بپذیرند و در داخل کشور آنگونه عمل کنند، که امریکا طالب آن است؛
- ۲- مردم این کشورها را از دخالت مستقیم ترسانده و در برابر حکومت‌های تابع امریکا ناچار به سکوت کنند.

این برداشت می‌خواهد به مردم ثابت کند: «چاره‌ای جز تمکین از امریکا نیست، زیرا خطر اشغال کشور وجود دارد و برای اجرای این تمکین نیز دولت‌مردانی لازم هستند، که مورد حمایت امریکاستند و به میانه‌رو شهرت دارند». این درک و تبلیغ محیانه، می‌خواهد زمینه‌های جدید را برای حکومت طرفداران، سرسپردگان و معامله‌گران با امریکا در ایران فراهم کند.

ریشه های خشم توده ها

مطالب این صفحه عیناً به نقل از ستون «الو سلام» و برخی صفحات خبری روزنامه «سلام»، طی دو ماه مرداد و شهریور ۷۳، تهیه شده است.

• اینجانب رزمنده جانباز با عنوان دبیر در آموزش و پرورش بهشهر خدمت می‌نمایم. بدلیل مشکلات فراوان و بیماری تقاضای وام و تسهیلات بانکی از اداره متبوع نمودم، حال متوجه شدم، که اعتبار مربوطه را مخفیانه بین کارمندان و مسئولین ادا نموده‌اند. آیا عدالت اجتماعی این است؟

• به جانبازان از کار افتاده پول می‌دهند تا اسم جانبازی را از او بگیرند. آیا این مسئله شامل جانبازان بالای ۱۰ درصد می‌شود یا خیر؟

• اینجانب جانباز ۴۹٪ نیروهای انتظامی هستم که پای چم را در اثر انفجار مین از دست داده‌ام و موج انفجار باعث ناراحتی اعصابم گشته است و با داشتن ۸ سرعانه و حقوق ناچیز، بعنوان یک مستضعف جانباز از هیچگونه امکاناتی استفاده نکردم و حتی از حداقل خواسته یک مسلمان که آب و برق می‌باشد بی‌بهره هستم و دانشا از رسانه‌های گروهی می‌شنوم، که جانبازان مورد لطف قرار گرفته‌اند.

• حدود ۴ سال است، که به ما آزادگان تهران قول زمین داده شده و مسئولین هم مرتباً وعده آینده را می‌دهند و ما را تحت فشار شدید اقتصادی باقی گذاشته‌اند. پس تکلیف ما بالاخره چه می‌شود؟

• جانباز ۵ درصد هستم که سال ۶۲ مجروح شدم. بنیاد جانبازان اهمیتی برای ما قائل نشد مگر فرق من و دیگران چیست؟ من هم برای ایران اسلامی مجروح شدم.

• جانبازی هستم که ماهی ۱۲۰۰۰ تومان کرایه خانه می‌دهم برای کرایه خانه و خرجی بچه‌ها مجبورم که فعالیت زیاد کنم که برایم امکان ندارد و حال ناچور می‌شود. هر کجا که برای اجاره مراجعه می‌کنم چون بچه دارم خانه نمی‌دهند.

• فردی مسیحی و مجروح جنگی هستم، که کانون گرم خانواده‌ام به علت فقر مالی در حال از هم پاشیدن است.

• بازنشسته جانباز هستم که هنوز عقب افتاده‌های حقوق سال ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ را طلب داریم.

• از طریق روزنامه سلام از مسئولین بنیاد جانبازان می‌خواهم که مشکل مسکن و خودروی مرا که جانباز ۷۰ درصد شیمیایی می‌باشم حل کنند. ۹ سال است که بیمارستان مسکن و ماورای من شده است.

• در آخرین مصاحبه سلام با آقای ملاتی‌پور در تاریخ ۱۹ مرداد ۷۲ صفحه هنر و ادب آن قسمتی که در خصوص یک جانباز قطع نخاع سخن می‌گفت اشک از چشمانم جاری شد که در یک ملکیت اسلامی به کسی که تمامی سلامتی خود را برای انقلاب از دست داده یک مسئول چگونه برخورد می‌کند. (صفحه ۲۰ را بخوانید)

• من ۲۲ و ۲۴ ماه در جبهه جنگیده‌ام اما حالا برای استخدام همین گواهی را باید ده، دوازده جا تانید بکنند. لازم به ذکر است، که من نیروی رسی سپاه بودم و از طریق سپاه به جبهه اعزام می‌شدم و حال، که از سپاه بیرون آمده‌ام، می‌گویند شما ۷۰۰۰ تومان فوق‌العاده جنگی گرفته‌ای و حکم داوطلبانه شما آموزش استخدامی نخواهد داشت.

• من یک آزاده شهر تهران می‌باشم. در حال، که الان در مرداد ماه سال ۷۲ هستیم من هنوز نتوانسته‌ام میدی سال ۷۲ خود را بگیرم و این در حالیست که ستاد آزادگان در «مهرشهری» سه شنبه ۱۱ مرداد ماه ۶۶ هزار تومان بابت آگهی در روزنامه می‌پردازد.

• یک لیسانس وظیفه هستم، که در بنیاد تعاون سپاه تهران خدمت می‌کنم متأسفانه بعد از گذشت دقیقاً ۷ ماه هنوز حقوقی به ما پرداخته نشده است.

• در پاسخ به مندرجات یکی از جراید کثیرالانتشار، که با تیتیر «آیا می‌دانید که؟» از قول دولتمردان ما چاپ شده بود خواهش‌مردم موارد زیر را نیز از قول مردم باطلاع دولتمردان برسانید:

۱- آیا می‌دانید، که طبق قانون اساسی تحصیل تا مقطع پایان دبیرستان مجانی بوده و مدارس نمی‌بایست شهریه دریافت می‌کردند؟

۲- آیا می‌دانید، که کارمندان این مرز و بوم اکنون قادر به پرداخت شهریه مدارس غیر انتفاعی یا نمونه مردمی نیستند؟

۲- آیا می‌دانید، که صلاً دیگر بیمارستان دولتی وجود ندارد و اگر دارد دست کمی از نوع خصوصی خود ندارد؟

۳- آیا می‌دانید، که درصد بسیار بالایی از دانشگاه‌ها هر ترم شهریه‌ای بین ۵۰ الی ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرند؟

۵- آیا می‌دانید، که عمل جراحی بسیار ساده اکنون بیش از ۲۰۰ هزار تومان هزینه بردار شده است؟

۶- آیا می‌دانید، که هزینه مایحتاج روزانه، چندین برابر حقوق مزدبگیران شده است؟

۷- آیا می‌دانید که هزینه اجاره خانه ۴ برابر حقوق کارمندان و کارگران شده است؟

۸- آیا می‌دانید، که حتی یک حزب سیاسی در این ملکیت فعالیت ملتی ندارد و اگر جمعیت سیاسی وجود دارد دقیقاً وابسته به گروه خاص است؟

• هرچقدر هم وضع اقتصاد عراق بد باشد باز هم به ایران نمی‌رسد، که یک دانشجو می‌خواهد کلیه‌اش را بفروشد تا شهریه دانشگاه را بدهد.

• من یک کارمند بازنشسته با تحصیلات عالی هستم. قبل ماهانه ۱۴۰۰۰ تومان، یعنی ۲۰۰۰ دلار حقوق می‌گرفتم. گوشت کیلویی ۲۰ تومان، برنج کیلویی ۱۰ تا ۱۵ تومان می‌خریدم و اجاره منزل ماهی ۸۰۰ تومان بود. حالا حقوق می‌گیرم ماهی ۶۰ دلار، گوشت کیلویی ۶۰۰ تومان، برنج ۲۰۰ تومان و اجاره منزل ۵۰۰۰۰ تومان است.

• آقای ناطق نوری در سفر اخیرشان به همدان فرموده بودند، که باید سوبیسد حذف شود. می‌خواستم عرض کنم، شما که در مجلس هستید، باید از قشر آسیب‌پذیر دفاع بکنید، نه اینکه قوانینی وضع کنید، که فشار بیشتری به این قشر بیاید.

• در حالیکه از دست گرانی تحمل از کف داده و به فروش اجناس و اشیاء خانه دست زده‌ایم و از دیدن قیمت گوشت و پنیر و روغن سرمان سوت کشیده آقای بهشتی، وزیر محترم کشور طی سخنانی اعلام کرده‌اند، که گرانی پدر مردم را در نمی‌آورد، بی‌حجابی مشکل آفرین شده است.

• روزنامه «ابرار» ۱۹ اسفند نوشته است، که یک سرمایه‌دار ایرانی کارخانه «ایران وانت» را با هفت میلیارد تومان خریده‌است. یاد اول انقلاب بخیر، که می‌گفتیم هیچ کاخی نیست، مگر کوخی درکنارش باشد.

• بنیاد جانبازان از هفتصد تن جانباز مبلغ زیادی گرفته تا در غرب تهران برای آنها مسکن تهیه کند. از این قضیه سه سال می‌گذرد، اما از مسکن خبری نیست.

• من نه ماهواره دارم و نه طرفدار آن هستم، اما آیا تنها ماهواره‌عامل تهاجم فرهنگی است؟ بازار سیاه دارو، فساد اجتماعی و اقتصادی تهاجم نیست؟ به میدان انقلاب و خیابان‌های منشعب از آن به شام ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر مراجعه کنید.

• سرویس خبر - شکل اداره بنیاد مستضعفان و جانبازان همان شکل خصوصی است و در چارچوب قانون تجارت و دیگر قوانین ناظر بر فعالیت‌های بخش خصوصی اداره می‌شود.

محسن رفیق‌دوست، رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی در یک مصاحبه اختصاصی با «وال استریت ژورنال» ضمن بیان مطلب فوق گفت: بنیاد دولتی نیست و دقیقاً مقررات و ضوابط بخش خصوصی در اداره آن بکار گرفته می‌شود.

به گزارش نشریه مرکزی بنیاد رفیق‌دوست اظهارداشت: در حال حاضر، دولت موظف است کارخانه‌های زیرپوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند.

• آقای عسکر اولادی در ارتباط با برنامه پنج ساله دوم گفته است که هر سخنرانی تند بنبغ تمرکز دولتی ذهن سرمایه‌گذاران را متزلزل می‌کند و از مطبوعات خواسته است که از درج مقالات، گفتارها و شمارهای تند علیه سرمایه‌گذاران خودداری کنند. آیا واقعا مسیر انقلاب عدالت بخش اسلامی ما به اینجا رسیده است، که حتی مقاله‌ای نیز علیه سرمایه‌داران و زران‌دوزان دون‌صفت که همواره مورد لعن و نفرین خداوند هستند نوشته نشود.

• ... شما اگر می‌خواهید به من خدمت کنید گاهی‌گاهی یادم آید، که من همان محمد علی رجائی فرزند عبدالصمد، اهل قزوینم، که قبل از دوره‌گردی می‌کودم و در آغاز نوجوانی قابله و بادیه فروش بودم و هرگاه دیدید، که در من تغییراتی بوجود آمده، که مسکن است خود را فراموش کرده باشم همان شخصیات را به یادم آورید و در کنار گوشم زمزمه نمایید که این تذکر و یادآوری برای من از خیلی چیزها ارزشمندتر است.

چه نیروهائی به حمایت جهانی امپریالیسم چشم دوخته اند؟

داریوش فرهنگند

در سال‌های نخست دهه ۶۰، درحالی که رژیم عراق با تجاوز خود به ایران ضربات هولناک بر پیکر میهن ما وارد می‌ساخت، تئوریسم گسترده کشور را از داخل دچار آشوب و سردرگمی ساخت. این دیده، یک بحران شدید روحی و روانی در جامعه پدید آورد و انبوهی از جوانان کشور را از هر دو طرف به کام مرگ کشانید و ترس و رعب صومئ و اختناق متقابل را باعث شد. به هر ترتیب، سیر وقایع در دهه ۶۰، ادامه جنگ عراق و ایران، فقدان دموکراسی و سرخوردگی شدید برخی اقشار و گروه‌های اجتماعی از انقلاب به دلیل بی‌تایید سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت و دشواری‌های هولناک ناشی از آن، در مجموع هم اکنون جوی را به وجود آورده که به واسطه آن امید به بیگانه و توسل به غیره چه در درون حکومت - یا توسل به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - و چه در صفوف برخی مخالفین و منتقدین رژیم ریشه دوانیده است.

ما باید در درون تلاش‌های جدی داشته باشیم. بُعد اول، کوشش برای ایجاد یک فضای دموکراتیک است، که در آن روحیه سازنده اجتماعی تقویت شود و مشاوره همگانی و مباحث عمومی و تبادل افکار گوناگون امکان پذیرگشته و سامان گردد و در ژرفای جامعه ریشه بزند، بُعد دیگر، مبارزه با فکر توسل به بیگانگان سلطه‌گر و اتکای به غیر است؛ خواه این بیگانه‌گرایی به صورت توسل به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در نزد حکومت باشد، و خواه در قالب توسل به متجاوزین به میهن و امپریالیسم آمریکا در نزد برخی گروه‌های معارض، تجلی پیدا کند.

در هر صورت، باید اذعان داشت، که متأسفانه شرایط دشوار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود، فکر توسل به بیگانه و امید به غیر را تقویت و تشدید می‌کند؛ چه در شرایطی که فضایی آزاد برای تبادل افکار گوناگون در سایه ارتباط‌های خلق اجتماعی وجود نداشته باشد، نوعی سرخوردگی پدید می‌آید، که حاصل آن بیزاری از سیاست، فروکش نمودن افکار سیاسی، تضعیف روحیه اجتماعی و تنزل وجدان ملی است.

و اما مسؤل این اوضاع کیست؟ بی‌گمان، رژیم‌ها نخستین قربانیان اوضاعی نیستند، که خود پدید می‌آورند؛ در وهله نخست، ملت و حیات تاریخی یک جامعه کهن در معرض هلاک و آسیب‌های جدی قرار می‌گیرد؛ چه تحت شرایط داخلی و بین‌المللی کنونی، این خطر هست که زمام اوضاع کشور از دست نیروهای داخلی خارج بشود - و این چیزی است، که بیگانگان انتظار آن را می‌کشند. پس باید گفت، که امید به بیگانه، که در نهانگاه ضمیر برخی گروه‌های اجتماعی و نیز در نگاه حکومت کنونی ایران - در قالب توسل به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - حضور دارد، نه تنها کارساز نیست، که بغایت زیانمند است. همچنین است امید داشتن به جنبش خود به خودی، که برخی گروه‌ها در دل خود می‌پرورند، که اگر روند یکصد سال اخیر در ایران همچنان استمرار یابد، این بار چه بسا شورش خود بخودی و بی‌سازمان، که خلق بی‌سازمان به پا کنند، معادلات گذشته و برداشته‌های تاریخی را زیر ویر کرده و حتی راه را برای تحقق شیوه‌های امپریالیسم جهانی - چون تجزیه ملل - هموار نماید.

اما شکی نیست، که مسؤلیت درک اوضاع خطیر کنونی بر عهده هیأت حاکم وقت است. تشخیص حساسیت‌های این دوره تاریخی و کوشش جدی برای بهبود اوضاع و تحقق دموکراسی از طریق به رسمیت شناختن دیگر گروه‌های اجتماعی - فکری، کاری است، که حکومت حاضر باید به جای توسل به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انجام بدهد؛ از این رو، که همکاری همه طبقات ملت، بهترین طریق برای نجات کشور از بن‌بست اجتماعی-اقتصادی-سیاسی موجود است. فراموش نکنیم که در شرایط کنونی، که آمریکا خود را یک‌ه‌تاز میدان می‌بیند، و با در نظر داشتن تلاش‌های خطرناک امپریالیسم برای تجزیه و فروپاشی کشورها، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، تحقق دموکراسی در جامعه است. باید امکان سازگاری افکار گوناگون در چارچوب استقلال، حفظ تمامیت ارضی و پیشرفت ملی فراهم گردد.

با منطق، نه با «چماق»!

دکتر «محمد خاتمی»، برای مدتی وزیر ارشاد اسلامی در دولت هاشمی رفسنجانی بود. تفکر و عمل او با ارتجاع حاکم همخوانی نداشت. پس از جنجال بسیار و جوتازی در اطراف آزادی یا ممنوعیت ویدئو، کنسرت‌های موسیقی، به نمایش درآمدن برخی فیلم‌های نسبتاً مترقی در سینماهای کشور و یک سلسله بهانه‌های دیگر، او از سمت وزارت در دولت هاشمی رفسنجانی استعفاء داد و اکنون سرپرستی آرشیو ملی را بعهده دارد. نمایندگان وابسته به مافیای «مجتبه» در مجلس اسلامی و روزنامه رسالت، بعنوان ارکان مستقیم این مافیا در حکومت اسلامی، که هدایت این جوتازی را با هدف به تصرف ارتجاع درآوردن یکی از پایگاه‌های مهم تبلیغاتی-فرهنگی بعهده داشتند، هرگز اشاره‌ای به ریشه‌های واقعی اختلاف نگرش‌های «محمد خاتمی» با نگرش ارتجاع مذهبی و گردانندگان میان و پنهان مافیای «مجتبه» نکردند. اخیراً روزنامه «سلام» گفتگویی نه چندان مشروح را به بهانه تمدن اسلامی و تمدن غرب از او چاپ کرده است. این گفتگو مربوط به جلسه پرسش و پاسخی است، که با حضور جمعی از دانشجویان انجام شده است. با آنکه این پرسش و پاسخ جنبه سیاسی ندارد و مسائل سیاسی بصورت مستقیم در آن مطرح نمی‌شود، توجه و درنگ در برخی قسمت‌های این پرسش و پاسخ بخوبی نشان می‌دهد، که ریشه اختلافات ارتجاع حاکم با امثال حجت‌الاسلام «محمد خاتمی» در جمهوری اسلامی، نه ویدئو و فیلم، که بسیار ریشه‌ای‌تر از آنست. بنظر ما، عدم توجه به این نطفه‌های فکری در جمهوری اسلامی - که بویژه در مهاجرت و بدور از صحنه اصلی کشاکش‌ها در درون کشور رسم شده است - ما را از تحلیل واقعی اوضاع ایران و سیر تحولات آن می‌تواند بازدارد؛ آنچنان که گاه به خود اجازه می‌دهیم، همه را در یک صف واحد قرار ده و برای نجات ایران از شرایط کنونی، پشت به آن کنیم.

این گرایش‌ها، از جلو صحنه حکومتی عقب نشسته‌اند، اما هنوز در مجموع نظام قابل شمارشند؛ البته، هیچکس نمی‌تواند از آنها بخواهد در چارچوب معتقدات مذهبی خود نیاندیشند چنان که قبول این شرط برای دگراندیشان نیز ممکن نیست. با هم بخوانیم:

«... به نظر من بسیاری از افکار و سنت‌هایی، که وجود دارد، قابل تغییر می‌تواند باشد. البته اینکه اختلاف نظرها در رساله‌های علمیه ماست، همین نشان می‌دهد، که برداشت از دین یکسان نیست. ... فاجعه است، که ما برداشت خاصی را مبنای دین بدانیم و مردم را مجبور کنیم الی‌الابد به این برداشت خاص تن بدهند. هیچ بکن و نکنی نمی‌تواند جلوی آن تفکر تازه را بگیرد و در طول تاریخ هم نتوانسته است. در زمان‌هایی، که ارتباطات به صورت امروز نبود و سلطه حکومت‌ها بر جوامع خیلی بیشتر بود، هیچ حکومتی نتوانست جلوی تفکر مخالفش را بگیرد و هیچ تفکر غالبی، که قدرت در اختیار او بود، نتوانسته مانع پیدایش و رشد تفکر مخالف بشود و در طول تاریخ هم، بالاخره یکی از این تفکرها مانده، یا تلفیقی از اینها، یا سنتی از اینها وجود داشته.

انسان صاحب اندیشه است و ما باید اندیشه او را به رسمیت بشناسیم و اگر اندیشه انسان را به رسمیت بشناسیم، هرگز توقع نداریم، که یک اندیشه و یک شکل اندیشه در جامعه باشد و ما هم نمی‌توانیم جلوی آن را بگیریم. اگر هم جلوی آن را بگیریم، به صورت‌های بدی در آینده بروز خواهد کرد. منطقی این است، که جوی فراهم آوریم، که اندیشه‌ای، که هست در محیط آزاد با اندیشه‌های دیگر برخورد پیدا کند، تا قدرت انتخاب و تفکر خود جامعه را بالا ببرد. بالاخره جامعه باید آنقدر در فضای آزادی باشد، که قدرت انتخاب داشته باشد، اما جامعه هم باید آن رشد را داشته باشد، که آن را انتخاب نهایی ندادند. درگذشت زمان ممکن است فهم بهتر و متناسب‌تری پیدا بشود. جوهر دین ثابت است و ما هم معتقدیم، که آن رابطه ثابت را با آن جوهر دین و منبع بیان دین، که قرآن است، داشته باشیم، اما با فهم‌های متفاوت. اگر این دید را داشتیم، به محض اینکه یک کسی فهمش مخالف فهم من بود، من او را تکفیر نخواهم کرد. رابطه بین من و دیگری منطبق خواهد بود، نه چماق... وجود بحران در غرب به این معنی نیست، که فردا الحادالله این تمدن تمام می‌شود و ما انشاءالله در آمریکا جمهوری اسلامی درست می‌کنیم. نه من این را نمی‌گویم... باید شرایط عینی تمدن‌سازی را هم فراهم آوریم و در درجه اول ما باید صاحب تفکر شویم و از آن مقدم‌تر این است، که زمینه رشد تفکر را در جامعه‌مان فراهم آوریم....

ریشه های واقعی اختلاف

کجاست؟

در فاصله انتشار دو شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» و بدنبال انتشار مطلب سرپایا افتراآمیز، تحت عنوان «راه توده»، راه جمهوری اسلامی، در نشریه «نامه مردم»، از ما دلیل و انگیزه واقعی نویسنده و تهیه کننده این مطلب را سؤال کرده اند. سؤال کنندگان، اغلب با نگرانی از کشاندن شدن کارزار فکری-سیاسی کنونی در حزب توده ایران به یک بحث حاشیه ای و منحرف کننده، از ما خواسته اند، تا از چنین دامی پرهیز کنیم و ضمن ادامه راه خودمان تضاروت را به خود توده ای ها و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران و جنبش چپ و مترقی کشور واگذار کنیم.

«راه توده» با تمهید و اعتقاد به این شیوه برخورد و عمل و بنظر تدقیق محورهای کارزار سیاسی-فکری مورد اشاره در بالا، با اشاره ای بسیار کوتاه به مواضعی، که بویژه در هفته ها و ماه های اخیر در نشریه «نامه مردم» و نشریه «دنیا» هرچه بیشتر مشخص و نمودار می شود، ضمن هشدار باش به همه اعضای حزب و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، تصریح می کند، که ریشه های برخورد های مصیبی، غیرمنطقی، افتراآمیز و غیر توده ای در مطلب منتشره در «نامه مردم» شماره ۲۴ را باید در این محورها و تفاوت آنها با مواضعی جستجو کرد، که «راه توده» طی بیش از دو سال پیوسته سعی در حفظ، تمسیق و گسترش آن داشته است.

— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۲۵ بتاريخ ۸ شهریور ۷۲ (پس از انتشار «توهای جبهه واحد ضد ارتجاع» در «راه توده» شماره ۲۴):

۱- «ما بار دیگر نیروهای آزادیخواه ... از جمله نیروهای مذهبی آزادیخواه در دین و بیرون کشور را به مبارزه مشترک علیه ارتجاع و استبداد فرا می خوانیم...»
* ما خوشحالیم، که «نامه مردم» اکنون بر اهمیت شعار مبارزه با «ارتجاع» تاکید می کند؛ ولی در عین حال، همه توده ای ها باید بدانند، منظور از مذهبی دین و بیرون کشور چیست؟ اگر منظور دین و بیرون حاکمیت است، باید تصریح شود، چرا که حرف های گنگ و دو پهلو بنظر حفظ راه فرار، مرکز به وحدت اراده و عمل حزب کمک نمی کند و بر سردرگمی موجود می افزاید.
۲- «گسترش فقر و ... حتی پروپاقرص ترین «مسلمانان» طرفدار حکومت را از خط بدر کرده است و مشروعیت رژیم کنونی را کاملاً زیر علامت سؤال برده است»

* از «خط بدر شدن»، چه مفهوم سیاسی-مبارزاتی دارد؟ و این از خط بدر شدگان دارای چه مواضعی هستند، از چه جریانی جدا شده اند و در کنار کدام جریان عمل قرار دارند و یا می توانند قرار گیرند؟

۳- «شکاف در حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی (وجه اقتصادی آن چیست؟) ... بخش دیگری از این حاکمیت را، که در سال های پس از مرگ (آیت الله) خمینی به تدریج از حاکمیت رانده شده بودند ... پیمناک کرده است... بنظر می آید، که گروهی نگران از «فرق کشتی» جمهوری اسلامی، به دنبال «تایق نجاتی» برای رساندن خود به ساحل هستند».

* این ساحل نجات کجاست؟ دامن سلطنت طلب ها و یا جنبش توده ها؟
ما نیز با «نامه مردم» موافقیم، که «نی توان نسبت به تحول اوضاع بحرانی کشور سخت نگران نبود». همچنان که با فرمول بندی همین سرمقاله درباره خطرات ناشی از عدم وجود یک «اقترازی» و «اقترازی مترقی»، بصورت مشروط، موافقیم. مشروط زیرا باید مشخص شود، این «اقترازی مترقی» دقیقاً شامل چه نیروهائی است و برنامه و شعار آن در این مرحله دقیقاً چیست و یا چه باید باشد.

بویژه باید روشن باشد، که این «اقترازی مترقی»، همان اکترازیودمکراتیک نیست، که در «نامه مردم» شماره ۲۸۶ و از زبان روزنامه ارگان حزب کمونیست عراق (۱) برای جنوب این کشور آرزو شد. آرزویی، که در همان زمان «راه توده» اعتراض خود را نسبت به آن سریماء اعلام داشت و نسبت به خوش باوری هائی، که در این زمینه در حزب دامن زده می شد، هشدار داد. اکترازیودی، که همان اصل «نظم نوین جهانی» امپریالیسم است، که اکنون در جنوب عراق حاکم است.

۴- «می توان حول خواسته های اجتماعی، حول مقابله با تشدید جز ترور و اختناق، ساختارهای معین و وسیعی را برای مقابله با استبداد ایجاد کرد».

* ما نیز با این فرمول بندی مخالف نیستیم، بشرط آنکه معلوم شود،

خواست های اقتصادی توده ها چرا مطرح نشده است و نوع استبدادی، که بر کشور حاکم است، چیست و پایگاه طبقاتی آن کدام است؟ اگر همان ارتجاع مذهبی-اقتصادی است، چرا آنرا با صراحت نباید قبول کرد؟

— نقل از مقاله «راه آزادی و مسئله کمک های بی شائبه احزاب برادر» (نامه مردم ۱۲۵)

۱- «... حتی دشمنان قسم خورده حزب ما، افرادی مانند «منوچهر اقبال»، (نخست وزیر شاه در دوران غیرقانونی کردن حزب توده ایران)، «موسوی اردبیلی» (رئیس سابق قوه قضائیه حکومت اسلامی) و «موسوی» (نخست وزیر سابق) ...

* واقعا هر سه آنها در یک ردیف قرار دارند؟ یا قرارداد موسوی، نخست وزیر، در کنار دکتر «اقبال» (الو اعظم فراماسیون ایران)، کدام هدف دنبال می شود؟ اینکه دولت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ از همان ابتدا ادامه سلطنت پهلوی بود و ما اساساً غلط همه چیز را فهمیده بودیم؟ اینکه هیچ روزه ای نباید برای نقش مثبت آنها در جنبش کنونی توده ها قائل شد و حزب نباید آنرا جدی تلقی کند؟

— همین برداشت و تلقی بکلی نادرست و گمراه کننده در سرمقاله نشریه «دنیا» شماره ۲ سال ۱۳۷۲، نیز بصورت کامل و به قلم «م. امیدوار» متمکس است. ما فقط دو جمله کامل از این سرمقاله، که بطور منطقی ادامه شیوه نگرش بالا نسبت به اوضاع، و در واقع بیگانه با اوضاع واقعی جامعه ایران است را، در اینجا نقل می کنیم و همه توده ای ها و علاقمندان به حزب را دعوت می کنیم، تا برای درک دقیق انگیزه برخورد های خصمانه نسبت به نشریه «راه توده» و مشی و نگرش آن، این مقاله را با دقت کامل بخوانند. ما هیچ تفسیری بر این نقل قول ها نمی افزاییم، زیرا خود گویای همه چیز است.

۱- «... مواضع ضد غربی اتخاذ شده از سوی بخش هایی از این نیروها در سال های نخست انقلاب، نه در چارچوب «مبارزه ضد امپریالیستی»، بلکه برای تضعیف جناح (؟) پروژوازی ملی (لیبرال) [پرانتر دوم از خود نویسنده است] خواهان حفظ روابط با غرب از یکسو، و بستن درهای کشور به روی مظاهر غرب (؟) در انطباق با دیدگاه های واپسگرایانه مذهبی آن از سوی دیگر بود».

۲- «با پیروزی مرحله سیاسی، می توان گفت، که ائتلاف نیروهای گوناگون نیز به پایان رسید و خیلی زود پس از مرحله سرنوشتی، نبرد برای به دست گرفتن و قبضه کردن حاکمیت آغاز گردید. نیروهای مذهبی به رهبری خمینی و نیروهای ملی گرا از یکسو و نیروهای چپ مانند حزب ما، فدائیان خلق، حزب دمکرات کردستان و مجاهدین از سوی دیگر، نیروهای صده شرکت کننده در این روند بودند، که حزب ما به آن اصطلاح «مبارزه که بر که» را داد».

— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۲۴ و در ارتباط با نامه وارده ای، که در روزنامه «سلام» چاپ شده و مسئله آشتی ملی را مطرح کرده است: «پیشنهاد آشتی ملی از سوی برخی جناح های مذهبی، قبول ادامه حیات جمهوری اسلامی، در مقابل به رسمیت شناخته شدن حق حیات نیروهای اپوزیسیون از سوی رژیم است. چنین دیدی در واقع در انتهای امر خواهان استفاده مجدد از نیروهای مترقی (مانند سال های نخست انقلاب) برای کسب مشروعیت دوباره است»

۱- اگر واقعا هم در جمهوری اسلامی چنین پیشنهادی مطرح باشد (که در حال حاضر دورنمایی بنظر ما بر آن متصور نیست)، کدام واقعیت اجتماعی رژیم را به عقب نشینی ناچار ساخته اند؟ و مگر نباید متکی به همین فشار و با تصرف هر سنگر، رژیم را با عقب نشینی جدید تا سقوط آن وادار کرد؟

۲- در سال های اول پیروزی انقلاب، حضور احزاب مترقی و از جمله حزب توده ایران در صحنه، ناشی از ترفند رژیم بود، و یا تحمیل وخواست انقلاب؟ اصولاً حکومت در آن سال ها مگر یکپارچه بود؟ اینگونه تفسیر و تحلیل رویدادها، یعنی اینکه حزب ما و دیگر نیروهای مترقی، هرگاه که حضور خود را در صحنه پیکار علنی، نیمه علنی به رژیم ما تحمیل کرده اند، در واقع فریب خورده اند، زیرا رژیم برای فریب توده ها و خود این احزاب، آنها را برای مدتی به صحنه راه داده اند و سپس هم بساطشان را جمع کرده اند. «استفاده مجدد»، معنی دیگری دارد؟ هر نوع حضور احزاب مترقی و از جمله حزب ما در جامعه، تنها بر اثر فشار توده ها امکان پذیر شده است و باز هم خواهد شد و در این جهت باید با تمام توان و امکان ممکن کوشید.

ما حتی اعتقاد داریم، اگر رژیم یک مغازه کوچک را در تهران بسته و روی شیشه آن بنویسد: اینجا دفتر حزب منحل توده بوده است، یک گام به پیش است. چرا که همین یک جمله هزاران سؤال و بحث را در جامعه موجب می شود.

جامعه ای، که ۲۰ میلیون آن راجوئان زیر ۲۰ سال تشکیل می دهند!

سخنی با همه توده‌ای‌ها (۲)

برای بهره‌گیری از دهه مبارزه انقلابی حزب توده ایران

توده‌ای‌ها، بر سر یک دوراهی تاریخی قرار دارند!

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی‌ریزی و حلقه‌های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا درآورده و هم چنان به پیش می‌برند. در وهله نخست، طرح و توطئه‌های امپریالیسم، اساساً بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت‌طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح‌ریزی توطئه‌ها از بیرون ج.ا. را به عهده داشتند و بازوی دوم، آن دسته از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا. و اجرای دسیسه‌چینی‌ها از درون نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند.

بخش دوم این گفتار را با خبر قتل فجیع چند روحانی مسیحی در داخل کشور و جنجال پیرامون انفجار در مرکز هیئتی یهودیان آرژانتین و اعلام حضور دست‌های پنهان انجمن حج‌تبه و از جمله «ملی اکبر پرورش» (از چهره‌های سرشناس این مافیا)، در این اقدام، شروع می‌کنم. حادثه‌ای که جنجال پیرامون آن اکنون -بهردلیل- فرو نشسته است، اما بنظر من، این حادثه نمونه خوبی است، برای بررسی دلایل و انگیزه‌های نیروهای ارتجاعی حاکم بر ج.ا. در ارتکاب اینگونه اقدامات. برای درک انگیزه‌های حادثه‌سازان، شاید بهتر باشد نگاهی بسیار گذرا به گذشته داشته، تحولات سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران را کمی دنبال کنیم، تا از ماجراجویی‌های امروز آنان و اهدافی، که دنبال می‌کنند، تصور کامل‌تری بدست آوریم.

برخی یادآوری‌ها - قبل از هرچیز از چاپ نوشته مزبور تشکر می‌کنم. در مورد آن نوشته (سخنی با همه توده‌ای‌ها شماره ۲۴ 'راه توده') چند مطلب را لازم به توضیح می‌دانم.

۱- در مورد قسمت‌های 'حذف شده' آن نوشته، که بعداً و بصورت پراکنده دریافت داشته و آنرا با فرمول‌بندی 'تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع' به چاپ رساندید، توضیح این نکات را ضروری می‌دانم: ۱- همانطور که در آن نوشته‌ها آمده بود، مسئله تعیین خط‌مشی سیاسی حزب، بطور مشخص وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است و تحمیل کردن پذیرش 'جبهه واحد ضد ارتجاع'، با همین فرمول‌بندی اولیه، خواه ناخواه هدف نهائی نمی‌تواند باشد؛ ۲- اما همانطور که از آن نوشته نیز کاملاً مشخص است، مسئله تشکیل 'جبهه واحد ضد ارتجاع'، به عنوان مضمون و محتوای شعاری، که حزب انتخاب می‌کند، مطرح است و نه حتماً نام آن. یعنی همانطور که شما نیز تأکید کرده‌اید، هر شعاری، که ما آنرا بپذیریم، مضمون آن اما باید متوجه نیروهای راست و ارتجاعی حاکمیت ج.ا. باشد و نه مجموعه حاکمیت (نظام). ۲- پاره‌ای خواست‌ها در آنجا مطرح شده است، از جمله مثلاً شامل تغییراتی در قانون اساسی است، که همه این خواست‌ها فعلاً و بطور مشخص در جامعه ما و برای توده مردم مطرح نیست، اما، در روند جنبش برای کنار زدن حاکمیت سرمایه داری بزرگ و ارتجاع بر کشور، می‌تواند در دستور روز قرار بگیرد؛ ۳- آنچه که در مورد 'هاشمی رفسنجانی' چاپ شده است، شاید از جهاتی بتواند، در صورت تغییر مسیر او درست باشد، اما فرمول‌بندی آن بسیار نارسا چاپ شده است و می‌توان از آن نتایج نادرستی اتخاذ کرد. از جمله، از آن نوشته ممکن است اینطور استنباط شود، که هاشمی رفسنجانی نماینده بورژوازی صنعتی داخلی یا ملی است. در حالیکه وی در واقع مجری دستورات صندوق بین‌المللی پول و نماینده تمام میار و بی‌شک و شبهه سرمایه داری بزرگ وابسته است. ضعف پایگاه طبقاتی داخلی او، بیش از آن که ناشی از ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی باشد، ناشی از ضربه‌ای است، که به سرمایه داری وابسته بر اثر انقلاب وارد آمده است؛ ۴- طرح دفاع از رفسنجانی در مقابل ارتجاع به آن شکل، ممکن است این تصور را بوجود آورد، که لطمه‌ای که به مواضع او و صندوق بین‌المللی پول وارد آمده است، امری است منفی، و از رفسنجانی در مقابل جناح حج‌تبه در این مورد باید دفاع شود. در حالیکه مسئله به هیچوجه بدین شکل نیست و از رفسنجانی تنها در مواردی، که مواضع او احتمالاً بتواند به جناح ارتجاع و سرمایه داری کلان و وابسته لطمه وارد آورد، می‌شود پشتیبانی کرد، که اکنون اصلاً اینطور نیست. در واقع، مسئله بیش از آنکه دفاع از شخصی در مقابل شخص دیگر باشد، استفاده از اختلافات میان آنها به نفع جنبش و توده‌های مردم است. لطفاً در چاپ‌های بعدی، این فرمول‌بندی را در مطلب مربوط به 'جبهه واحد ضد ارتجاع' بدقت در نظر بگیرید.

ضمناً محض یادآوری تذکر می‌دهم، که در مطلب مزبور (سخنی با همه توده‌ای‌ها) ص ۱۱ (ستون دوم) جمله 'ما وظیفه خود می‌دانیم، بصورت 'می‌دانیم' چاپ شده است. هم چنین در صفحه ۱۰ (ستون اول) داخل پرانتز (روند هر مبارزه‌ای)، صحیح آن (و نه هر مبارزه‌ای) است. در صفحه ۱۲ (ستون دوم) 'اعضای حزب در تعیین مشی آن' صحیح است و در صفحه ۹ نیز در سطر ۷ کلمه 'پیش' از هر زمان دیگر، جا افتاده است.

آ. ک.

دشمنان داخل و خارجی انقلاب، در فرصتی، که با منحرف شدن افکار توده‌های انقلابی و کشتار آنان در جنگ، و همچنین کشتار آرمان‌خواهان مذهبی، که به قدرت دولتی دست یافته بودند، فراهم شد، توانستند خود را از زیر این فشار روزافزون خلاص کنند. آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌های جدیدی نظیر انفجار حزب «جمهوری اسلامی»، ساختمان نخست‌وزیری و ده‌ها ترور و انفجار دیگر را تدوین کنند و به اجرا بگذارند. ما، اگر نتوانیم تأثیرات مفیم جنگ و این حوادث را، که بر مردم ایران و انقلاب آن گذشته است، درست تحلیل کنیم، نمی‌توانیم زبان مشترک با همین مردم، که حالا در شهرهای ایران در مقابل غارتگران و همان توطئه‌گران ادامه جنگ - که اتفاقاً ریش و تسبیح هم دارند و روزی سه نوبت نماز هم می‌خوانند - به قیام برخاسته‌اند، پیدا کنیم. اتفاقاً این‌ها هم نماز می‌خوانند، و ای بسا ریش هم داشته باشند. مسئله درست همینجاست، که ریش و تسبیح و نماز، اگر هم در گذشته پیوند مشترک معرفی می‌شده است، حالا دیگر چنین نیست. مردم نمی‌گویند، ما بیخود ارتش عراق را از ایران بیرون کرده‌ایم، آنها به این امر افتخار هم می‌کنند، اما همین مردم حالا دیگر نه تنها به سرعت از توطئه‌های مربوط به طولانی شدن جنگ و فراهم شدن فرصت برای کلان سرمایه‌داران و ارتجاع بنظر خارج کردن مردم از صحنه انقلاب، بازپس گرفتن یک یک دستاوردهای انقلاب و سرانجام تسلط توطئه‌کنندگان بر حکومت، آگاهی یافته‌اند، بلکه نسبت به هر عمل حکومت کنونی نیز از خود عکس‌العمل اعتراضی نشان می‌دهند. ارتجاع و کلان سرمایه‌داران، علیرغم همه دروغ‌هایی، که سرهمبندی می‌کنند و می‌گویند، که طرفدار حضور مردم در صحنه‌های انقلاب هستند، درست در جهت خلاف آن می‌اندیشند و عمل می‌کنند. آنها با تمام نیرو سعی می‌کنند مردم را از صحنه خارج کرده و خانه‌نشین کنند، تا به راه خیانتکارانه‌شان ادامه دهند. آنها حتی از کشتن همین مردم در جهت اهداف خود هم پروا ندارند. مردمی، که بسیاری از آنها هنوز داغدار فرزندان‌شان در طول جنگ هستند و یا با چرخ‌های دستی و بدون دست و پا در خیابان‌ها به راه می‌افتند و علیه حکومت شعار می‌دهند. اگر بگوئیم و یا بنویسیم، که انقلاب شکست خورده است، به معنای رکورد جنبش، عقب‌نشینی مردم و سرخوردگی آنها از انقلاب، پایان مخالفت آشکار در برابر پایمال‌کنندگان دستاوردهای انقلاب، خانه‌نشینی آنها و از سوی دیگر، تسلط کامل و بدون مقاومت و دردمر یک طبقه بر تمام ابزار حکومتی، در حقیقت تمام این حقایق را ندیده می‌گیریم. وقتی می‌نویسیم، که پس از پایان جنگ (بخش اول این گفتار) مبارزه اقتصادی، که در حکومت و در پشت صحنه ادامه داشت، بار دیگر به روی صحنه آمد، به همین نکات و لزوم توجه به آنها، اشاره می‌کنیم.

کشتار «زندانیان سیاسی»، که راه را برای قدر قدرتی «رفسنجانی» و ارتجاع «حجتیه» هموار کرد و به حساب جنون ناشی از شکست آیت‌الله خمینی در جنگ گذاشته شد، در واقع بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران است!

در بیرون صحنه، چهره مرکزی سیاست «جنگ جنگ»، تا پیروزی، شخص هاشمی رفسنجانی بود. وی، در تمام مدت جنگ، به خود لقب سردار جنگی داده، مدام در این ستاد و آن مرکز فرماندهی به طرح عملیات جنگی و هدایت بازیچه‌های انسانی به روی مین و به زیر گلوله و توپ و تانک مشغول بود و از این طریق تلاش می‌کرد، تا خود را به عنوان تنها فردی مطرح کند، که قادر است یک پیروزی بزرگ به ارمان آورده و آبروی رهبر انقلاب را خریداری کند. به این ترتیب، وی توانست برای خود موقعیت ویژه‌ای در رهبری ج.ا.و جایگاه پرامتباری در صف نیروهای راستگرا فراهم آورد.

به محض خاتمه جنگ، وی با یک چرخش کامل وانمود کرد، که از اساس و مادرزاد با جنگ مخالف بوده، ولی گویا در مقابل فشار جناح چپ و شخص آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز تسلیم نداشته است و مردم همین صلح امروز را هم باید از صدقه سر وی بدانند و راجع به گذشته تا دیروز وی، هیچ ستوالی نداشته باشند.

اساس و پایه استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، همان‌گونه که حزب توده ایران به درستی تشخیص داده بود و بر آن تاکید می‌ورزید، عبارت بود از منفرد و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان‌های توده‌های محروم و طرد آن‌ها از دستگاه حاکمه ج.ا.و. براین اساس، در سال‌های نخست انقلاب، سیاست حادثه‌آفرینی و تفرقه‌افکنی به قصد رودرو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوژه و تلاش برای چسب آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح‌ریزی و تحمیل یک جنگ خونین، که از آن باید به مثابه بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با هدف دستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب و ج.ا.و، یا لاقط جدا کردن سرزمین‌های نفت‌خیز کشور از دیگر مناطق آن بود، که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال‌های انقلاب، برخلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب‌نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریان‌ات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت‌کننده در انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تعمیق را می‌پیمود. با گذشت زمان و تعمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدبگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز، که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زبان خود می‌دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش صده و اساسی این نیروها در واقع آن جریانانی بودند، که از درون ج.ا.و عمل می‌کردند، تا از بیرون آن، مواضع آیت‌الله خمینی، که در کنار صف توده‌های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگرایان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدبگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به حجتیه تلاش کردند، تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب، ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، ست ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند. نیروهای انقلابی صدها از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را، که انقلاب ما در یک کشور عقب مانده سرمایه‌داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیکر توده‌های محروم، بلکه بر جسم و روح حتی و بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی‌دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور می‌کرد و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می‌پنداشت (امری، که بعداً گریبان حزب ما را نیز گرفت). کم‌تجربگی انقلاب و نیروهای انقلابی و پرتجربگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه‌های پی‌درپی، که سازمان می‌داد، شرایطی را بوجود آورد، که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب‌نشینی قرار گرفت.

در همین دوران بود، که برای واپس‌گرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت‌الله خمینی در کنار توده‌های محروم و انقلابی ایستاد باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدر قدرتی آنها رویایی است، که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت‌الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج.ا.و و به اسارت درآوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجرمة امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی‌بازگشت را سازمان دادند و متأسفانه با موفقیت به پیش بردند. بنابر محاسبات راستگرایان، هر قدر جنگ بیشتر ادامه یابد، آیت‌الله خمینی بیشتر از آرمان‌های توده‌های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها درخواهد آمد. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق «جنگ جنگ»، تا پیروزی، موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج.ا.و تثبیت کنند.

آغاز جنگ و سپس ادامه جنایتکارانه آن، از جمله این هدف توطئه‌گران نیروهای راست، سرمایه‌داری ضربه‌خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود داشت، که اذهان توده‌های انقلابی را از احلام و پافشاری برخواست‌های اقتصادی-سیاسی خود منحرف کرده و لزوم معوق گذاشتن آنها را بنظر دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. همین توطئه از جمله انگیزه‌های اساسی ادامه جنگ بود. بدین ترتیب، میلیون‌های ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و بخشی بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تعمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات آن را به‌عهده گرفتند. دفاع از انقلاب، شکل دفاع از کشور را به خود گرفت، و این مسئله حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران به انگیزه‌ای پر قدرت تبدیل شد. تعمیق انقلاب بدین ترتیب دچار وقفه شد.

ادامه جنگ با عراق، بزرگترین توطئه «حجتیه-رفسنجانی»

به کمک امپریالیست ها برای تسلط بر قدرت بود

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات «جنگ جنگ» تا پیروزی را به عهده داشتند، از مخفی گاه بیرون آمده، تشکیلات «رسالت» را سازمان دادند و مجموعه این در نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر، که عملاً کارهای نبود، از قانون اساسی نیز حذف و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردیده بود و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به «مجتهد جامع الشرایط» بودن، از شرایط «ولایت فقیه»، راه برای یک «ولایت فقیه» ضعیف تر، اما مطمئن و گرش به فرمان، گشوده شده بود. به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت، که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در مین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا. وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمام ج.ا.، راست گویان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت الله خمینی، فرصت ها دمیتم تنگتر می گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون و چرای آنها را تهدید می کرد، هرچه سریع تر در زمان آیت الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال یا سال های حیات آیت الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد.

کشتار «زندانیان سیاسی»، جنایت بزرگ تاریخ معاصر ایران است!

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان های بی دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است.

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملاً تدارک دیده بود. گرفتن چهره لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه های آینده وی را تشکیل می داد. وجود هزاران زندانی سیاسی موقعیت این چهره را به شدت به خطر می انداخت. دارودسته او، نه می توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می توانست آنها را اعدام کند و نه می توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود «عمل» مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب «جنون» وی، بملت شکست در جنگ، گذاشته شود. روش بکار گرفته در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک «قرعه کشی مرگ» شبیه بود، اساساً نشان می دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی مبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، مبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن. و اما برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جویی تاریخی و محروم کردن توده ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی شد، بلکه در مین حال، نکته اساسی مبارت بود از دائمی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.

بدیهی است، ما قصد آن را نداریم، که مسئولیت این کشتار فجیع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله ای است، که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می دانیم و می توانیم بدانیم، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند. و این

اما بخش آگاه جناح چپ حاکمیت، پس از یک دوره سرکشتگی، سرانجام بدین نتیجه رسید، که ادامه جنگ جز تضعیف موقعیت وی در حاکمیت ج.ا. نتیجه دیگری دربر نخواهد داشت. با این حال، پاره ای از آنان، به امید بدست آوردن یک پیروزی هرچه سریع تر و برای اینکه میدان را در مقابل حریف خالی نکرده باشند، بدنبال شعار «جنگ جنگ، تاپیروزی» هم چنان حرکت کردند. بخش پایین تر نیروهای چپ مذهبی نیز، که در بسیاری موارد هنوز صف واقعی انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص نمی داد و از توطئه های امپریالیسم و ارتجاع شناخت دقیقی نداشت، در دام دسیسه ها قرار گرفت و با وجود نقش بسیار فداکارانه ای، که در تمام مدت جنگ ایفاء کرد، اما عملاً در کم اعتبار شدن مجموعه جریان چپ مذهبی و صعود راست گرایان و مرتجعین به قدرت حاکمه سهم معینی را به عهده گرفت.

از سال های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال های حیات آیت الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملاً در دستان آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تدارم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ، به معنی ناپودی آنها بود و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره «میرحسین موسوی»، نخست وزیر وقت، برای استعفا با مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که عملاً ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می یافت، هنوز باید بنیه نظامی و اقتصادی کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف و ضعیف تر می شدند. از سوی دیگر، راست گرایان این واقعیت را درک می کردند، که در عرصه اقتصادی، نفس وجود جنگ، سیاست های ویژه ای را الزامی می سازد، که هر نیروی دیگری نیز، که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصه اقتصادی با شدت بسیار دنبال می کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه ای وارد آید، اما حاضر شدند، برای خاطر آنکه جنگ را به هر قیمتی، که هست، هم چنان تدارم بخشند، امتیازاتی را اگذار کرده و جناح چپ را با این امید، که بعدها تمام موانع جنگ و سیاست «جنگ جنگ، تاپیروزی» را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کنند. بدیهی است، راست گرایان هیچگاه پیش بینی نمی کردند، اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوی دیگر دست نیافتنی بپندارند.

با پایان گرفتن مخاصمات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش «قهرمان جنگ» و با خاتمه آن، نقش «قهرمان ضد جنگ» را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده می کرد.

سه توطئه بزرگ: «قتل عام زندانیان سیاسی»، «برکناری آیت الله منتظری» و «صدور حکم اعدام سلمان رشدی» در آخرین سال حیات آیت الله خمینی، در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه داری کلان بر کشور، نقش تعیین کننده داشتند.

می‌دهد. صوم اینکه این جناح، بر خلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود، که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است، که بتوان با درپیش گرفتن سیاستی آشکارا ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیرویی در دراز مدت برنده خواهد بود، که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد. و سیاست خود را ادامه انقلاب معرفی کند. چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه-رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دموکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود، که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دموکراسی و ارتجاع را هر چه بیشتر و بهتر مخدوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته با امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها آن زمان، که ضد انقلاب بتواند در جامه انقلاب ظاهر شود، زمانی خواهد بود، که دارودسته حجتیه بتواند. در مسابقه «انقلابی» بودن هگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند. و بالاخره پنجم اینکه، ماجرای «سلان رشدی» و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا. مورد توجه قرار داد. چنان که می‌دانیم، رفتار امپریالیسم نسبت به ج.ا. از زمان حاکمیت نیروهای راست بطور کلی دو چهره داشته است. یک چهره آن عبارت است از تلاش برای گسترش روابط و نفوذ اقتصادی در ج.ا. از طریق پیشبرد سیاست‌های ضد بشری صندوق بین‌المللی پول، به نحوی که بتواند گذار ج.ا. به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم را، بدون ضرورت دخالت مستقیم امپریالیسم، سازمان دهد. در این چهره، مواضع جناح هاشمی رفسنجانی با امپریالیسم در هماهنگی است؛ اما با توجه به بقای جنبش انقلابی در کشور، امپریالیسم و ارتجاع نمی‌توانند سرنوشت و آینده خود را به سرنوشت رفسنجانی و همکارانش وابسته سازند. به همین دلیل، آن روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنکه، بمنوان «حقوق بشر» و «مبارزه با تروریسم»، تیغ را همچنان برفراز سر ج.ا. نگاه دارد، تا در صورت عدم موفقیت رئیس‌جمهور و احتمال قدرت گرفتن نیروهای دموکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نمایند. مافیای حجتیه ابزار این چهره دوم سیاست امپریالیسم است، و دقیقاً به همین دلیل است، که در پشت همه ماجرایی‌های داخلی و بین‌المللی رژیم، دست این مافیا کاملاً به چشم می‌خورد و این همان نکته محوری است، که هنگام وقوع حوادثی نظیر انفجار آژانتین و یا رویدادهای مشابه -حتی ترورهای خارج از کشور- باید به آن توجه شود. در داخل کشور نیز این سیاست عیناً دنبال می‌شود.

اعدام زندانیان سیاسی، یک «قرعه کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر می‌خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!

در هر صورت، با این دلائل و انگیزه‌ها بود، که دارودسته حجتیه لازم می‌دانستند، تا قبل از مرگ آیت‌الله خمینی و باز هم به نام او مبانی استراتژی آینده خود را پایه‌ریزی کنند. اگر پایه سیاست رفسنجانی، برای دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، گرفتن چهره غیرانقلابی و لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره انقلابی و ضد لیبرال بود! صدور حکم اعدام «سلان رشدی» را حلقه نخست این استراتژی و آغاز جدایی این جناح با جناح هاشمی رفسنجانی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن «سلان رشدی» خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند! حقیقت آنست، که جامعه ایران، برپایه در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، انباشته از

چنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟
توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی‌مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن شخص آیت‌الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان و خویشاوندان وی. با حذف آیت‌الله منتظری، در واقع آخرین امید جناح چپ ج.ا. بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت‌الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه‌ها، الزاماً هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی یا نا هماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود. ضربه برای نیروهای چپ بقدری شدید بود، که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تأیید این اقدام نگردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای در پهلوی و مبهم، تلاش کردند، تا همچنان موقعیت آیت‌الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و روژرو قرارگرفتن با پاره‌ای از عناصر پائین‌خود، که صق توطئه را بدرستی تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج.ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر «سلان رشدی»، نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام «رشدی» در چارچوب نیات هاشمی رفسنجانی قرار نداشت، اما برخواست‌های جریان حجتیه متکی بود. بی‌دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، «بنیاد ۱۵ خرداد»، که گردانندگی آن آشکار در دست حجتیه و دارودسته «رسالت» قرار دارد، فوراً و مسلماً با آمادگی قبلی جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود، تا به این ماجرا ابهام بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج.ا. است، که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند. جنجال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام «رشدی»، ج.ا. که تا آن زمان چهره‌ای کبابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فتناتیک مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مغرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس، سیاست خارجی گردانندگان ج.ا. بر حمایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد، که به نام «اسلام» علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه «اسلام انقلابی» علیه «اسلام آمریکایی»، که تکیه کلام آیت‌الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان «اسلام» و دگراندیشی داد. اما دلائل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به مرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت درآوردن آیت‌الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود، پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دموکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که بتوان خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برد. اما جناح حجتیه-رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عیناً مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت، را از سر بیرون کند. دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیوند با فتوای آیت‌الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و به طور کلی محافظه کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مطمئن بود. برای این دارودسته، ج.ا. مبتنی بر «فقه سنتی»، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب ناپذیر است، باید در ست بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل

مردم، در مقابل توطئه‌ها و ماجراجویی‌های ارتجاع داخل و خارج، از خود واکنش لازم را نشان نمی‌دهند، برای آن است، که پیامدهای آنرا دست کم می‌گیرند. اما اگر همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک بپروچود این خطر تاکید ورزند و اگر توده‌های وسیع مردم برای يك لحظه درك كنند، که در پس ماجراجویی‌های ضد انسانی و ضد انقلابی ارتجاع حاکم در داخل و خارج از کشور و روی دیگر سکه آن، یعنی «مبارزه» امپریالیسم علیه تروریسم و بخاطر حقوق بشر، چه آینده خونینی تدارك دیده می‌شود، در آن صورت نیروی مقاومت بسیار عظیمی بوجود خواهد آمد، که می‌تواند پیشرفت نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را مانع شود.

مداخله نظامی امپریالیسم در ایران به سود چیست؟

پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همه زیان‌های آن، لاف‌های این حسن را خواهد داشت، که شرارت حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور بسیار کودکانه‌تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. باز هم تجربه مداخله نظامی امپریالیسم در عراق، که نه صد سال پیش، بلکه همین یکی دو سال پیش و نه در آن سوی دنیا، بلکه در همسایگی کشور ما صورت گرفت، درست خلاف این را اثبات می‌کند. علیرغم همه لاف و کراف‌های

حوادث و توطئه‌های خونباری است، که خط مشترک همه آنها عبارت است از تلاش جئون‌آمیز نیروهای راست، در جهت هموار کردن جاده قدرت در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی. توطئه‌هایی، که همه به تقع نیروهای راست و به نام خمینی عمل شد. بررسی و کشف این توطئه‌ها نشان می‌دهد، که دستگاه رهبری کشور در آن سال (آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی) در چنگ راست‌گرایان قرار داشته است.

با توجه به سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران و با توجه به همه آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت، که در حال حاضر سه خطر بسیار بزرگ کشور ما را تهدید می‌کند: ۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم؛ ۲- خطر حذف کامل نیروهای مردم‌گرا از مجموعه نظام ج.ا.؛ ۳- خطر قدرت گرفتن باز هم بیشتر ارتجاع حجتیه-رسالت در تناسب نیروهای جناح‌های درون ج.ا.

۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم بسیار جدی‌تر از آن چیزی است، که همه ما در تصور داریم. با توجه به تضعیف نسبی موضع هاشمی رفسنجانی، بعنوان هموار کننده سیاست نخست امپریالیسم، که در بالا به آن اشاره شد، سناریوی مداخله نظامی بیش از پیش در دستور روز حکومت‌گران آمریکایی و امپریالیستی قرار می‌گیرد. ارتجاع حجتیه-رسالت نیز به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد، که بتواند امکانات لازم مداخله امپریالیسم را از هر نظر در داخل و خارج فراهم کند.

چرا بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تقسیم مردم به مذهبی و غیرمذهبی رواج داده می‌شود؟

«چرخ بوش» در مورد ضرورت «حتمی و بی قید و شرط» برکناری صدام حسین، که هدف از آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون در عراق و خنثی کردن مقاومت آنان و توده‌های مردم در مقابله با تجاوز آمریکایی بود، آیا صدام حسین برکنار گردید؟ یا اینکه برعکس، دقیقاً هنگامی که ادامه عملیات نظامی ممکن بود موجب تضعیف موقعیت وی، حتی در سطح رهبری حزب بعث گردد، به اقدامات نظامی فوراً پایان داده شد؟

آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای يك لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که دارودسته‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟ مداخله امپریالیسم تنها با يك هدف ضد ملی و ضد مردمی، به قصد تجزیه کشور، به قصد نقض حاکمیت ملی، به قصد تضعیف نیروهای مترقی و به قصد حفظ يك نیروی ارتجاعی و یا حداقلتر، در صورت امکان یا لزوم، جایگزین کردن آن با نیروهای ارتجاعی دیگر، ممکن و قابل تصور است.

آنچه که مسلم است، آن است، که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این يك پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیماً به میهن ما باز کنند. آنها، با آگاهی از خطر کنارزده شدن ارتجاع حاکم، و کنار ماندن ارتجاع سلطنت‌طلب، که خیزش‌های توده‌ای اخیر مردم آنرا نشان می‌دهد، در تدارك گمراه کردن مردم و جلب حمایت امپریالیست‌ها برای سرعت عمل برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران هستند. اینست آن نکته محوری، که هنگام انعکاس اخبار و تحلیل رویدادهای اخیر باید به آن توجه لازم را نشان داد. حزب ما نباید وظیفه خود را در این زمینه فراموش کند.

۲- دومین خطری، که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع حاکمیت ج.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر

از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان در خارج از کشور، بعنوان متحدان طبیعی آنها، برای زمینه‌سازی مداخله امپریالیسم کارزار وسیعی را به راه انداخته‌اند، که نباید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. آنها، همه ابزار و وسایل لازم تبلیغی و غیرتبلیغی را در این مورد بکار گرفته‌اند و بکار می‌گیرند. برای يك نمونه مشخص می‌توان به مسئله جزایر خلیج فارس اشاره کرد، که سلطنت‌طلبان بعنوان «دفاع از تمامیت ارضی» و شعارهای بی‌محتوایی نظیر «هیچ سازشی مجاز نیست» و «هر مذاکره‌ای محکوم است» و ادعاهای مغرضانه دیگری از این دست، تمام تلاش خود را بکار گرفته‌اند، تا به این مسئله ابعاد بین‌المللی داده، همسایگان عرب ایران را هرچه بیشتر تحریک کنند، موقعیت امپریالیسم را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند و دست آخر زمینه تجزیه تمام بخش‌های جنوبی کشور را فراهم آورند. این است مفهوم «دفاع از تمامیت ارضی» مورد نظر سلطنت‌طلبان. طرحی، که در ابتدای جنگ عراق با ایران نیز به اشکال مختلف در دستور بوده است.

دستگاه‌های تبلیغاتی سلطنت‌طلبان، برای زمینه‌چینی ماجراجویی‌های ضد انقلابی خود، در جایی اختلاف میان امپریالیسم و ج.ا. را جنگ زرگری قلمداد می‌کنند، اما در جای دیگر، «قاطعیت» امپریالیسم نسبت به حکام ایران را مورد ستایش قرار می‌دهند، گاه برای مداخله نظامی امپریالیسم لحظه‌شماری می‌کنند و سراز پا نمی‌شناسند و گاهی دیگر، قیانه بیطرفانه و منتقدانه به خود گرفته، ادعاهای «حقوق بشر» آمریکایی را مورد تردید قرار می‌دهند و با قیانه به ظاهر ساده‌لوحانه و طلبکار می‌پرسند، که اگر آنها راست می‌گویند، پس چرا برای احقاق حقوق بشر در ایران مداخله نمی‌کنند؟! و با همه این حق‌بازی‌ها تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. اینکه دعوای ارتجاعیون حاکم در ج.ا. با امپریالیسم «جنگ زرگری» است، یا نیست، اینکه بخش اساسی حاکمیت ج.ا. در اختیار نیروهای ارتجاعی است، حتی برای يك لحظه خطر مداخله نظامی امپریالیسم را کاهش نمی‌دهد، تجربه کشور همسایه ما «عراق»، این واقعیت را با وضوح تمام به اثبات می‌رساند، ارتجاعی بودن صدام حسین و حکومت دیکتاتوری عراق موجب آن نگردید، که امپریالیست‌ها، زمانی که منافعشان اقتضا می‌کرد، با تمام نیرو به این کشور هجوم نیاورده، اقتصاد آن را ویران، حاکمیت ملی آن را مورد تجاوز و زحمتکشان این کشور را به مرگ و نیستی محکوم ننازند.

این تصور، که طرح جدی بودن خطر امپریالیسم و توطئه تجزیه کشور ممکن است موجب توهم توده‌ها نسبت به مافیت ارتجاع حاکم در ج.ا. گردد، از بیخ و بن نادرست است. اگر امروز توده‌های

بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است، تا همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع، تنها در صورتی که مطمئن شود، تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از حاکمیت ج.ا.، موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریماد درکنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود، از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا.، تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات ملنی و نیمه ملنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی سامنت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه‌گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت، که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود، نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی، که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه برای پیشرفت انقلاب و علیه ارتجاع باقی بمانند.

اینهاست آن گوشه‌های از حقایقی، که اگر امروز نگوییم و پیرامون آن به بحث و بررسی نپردازیم، فردا، در برابر تاریخ سرفراز نخواهیم بود. ما مجاز نیستیم، با حوادث فقط از جنبه رویدادی برخورد کنیم، باید دلائل، ریشه و پیامدهای این حوادث را هم بگوئیم؛ اینست ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب. این سیاست، متکی به رویدادهای لحظه به لحظه کشور و برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران، بود و اکنون وقتی توده‌ای‌ها را دموت به ادامه آن سیاست می‌کنیم، هدف پایبندی به همین روش و شیوه است، نه بازگشت به حوادث و سال‌هایی، که سپری شده‌اند و آنها که با حمله به سیاست گذشته حزب و مخالفت با ادامه آن در شرایط کنونی، سعی می‌کنند مانع تدارم این شیوه تحلیل و نگرش برجسته و رویدادها در حزب ما شوند، و یا شده‌اند، اگر ناآگاه و مبهور در برابر حوادث جامعه ایران نباشند، پس باید در صف مغرضین جای داشته باشند.

۲- خطر دیگری، که اکنون مبین ما را تهدید می‌کند، افزایش قدرت ارتجاع در تناسب نیروی‌های جناح درون حاکمیت ج.ا. است.

با تضعیف نسبی موقعیت هاشمی رفسنجانی، در نتیجه روشن شدن پیامدهای شرم اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول، جناح ارتجاع سعی می‌کند، تا از این وضعیت برای تحکیم موضع خود در ج.ا. استفاده کند. و همین امر امکانات این جناح و در نتیجه خطرات آن را افزایش می‌دهد. بدیهی است، ورشکستگی سیاست «تعدیل اقتصادی»، امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع‌تر این سیاست ضد ملی را در تمام مرصه‌ها هر چه بیشتر تشدید نمود. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده ننماید، لازم است، تا نیروهای انقلابی در راس مبارزه برای خواسته‌هایی چون: خروج ایران از صندوق بین‌المللی پول، پایان دادن به سیاست «تعدیل اقتصادی»، «آزادسازی سرمایه‌داری»، مخالفت با هر شکل و نوع خصوصی‌سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هرگونه افزایش قیمت‌ها و حذف سوسپندها، اجرای اصول ۴۲ و ۴۴ قانون اساسی، مخالفت با هرگونه واگذاری معادن کشور به سرمایه‌داران داخلی و خارجی، مخالفت با برقراری و گسترش روابط طولنه‌آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه‌داری و «اسلام آمریکایی» بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواسته‌های دیگر نظیر آنها، قرار گیرند. طرح این خواسته‌ها در جامعه ما براساس اوج‌گیری نارضایتی روزافزون توده‌ها و بر بستر اختلافات میان جناح‌های مختلف راستگرایان، امکان‌پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، درچارچوب نبرد «که بر که»، نشان می‌دهد، که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا برخلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی انقلاب بزرگ بهمن است، که برادر حاکمیت راستگرایان، در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبروگردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی‌توانستند بنام «ضدانقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دادند. و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می‌شود، یا با گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می‌تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی، که ماهیت طبقاتی آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمن سازگار است. همه قرائن و شواهد نشان می‌دهد، که راستگرایان، بدلیل رشد آگاهی سیاسی مردم و رشد انقلابی توده‌ها، فعلاً و تا آینده نزدیک قادر به تغییر چهره نخواهند بود و لذا می‌توان و باید، با تکیه بر انقلاب و اهداف انقلاب، آنها را افشاء کرد و به عقب راند.

اما اگر جنبش کنونی مردم ایران تداوم انقلاب بزرگ بهمن است،

بنابراین وظایف مبنی آن، هنانا به ثمر رساندن وظایف حل نشده انقلاب بهمن، یعنی پایان دادن به نفوذ امپریالیسم و حاکمیت کلان سرمایه‌داران در حیات سیاسی و اجتماعی کشورمان و برقراری آزادی‌هاست. این جنبش، جنبشی علیه تمام حکومت (نظام) نیست، بلکه بنا بر اهداف خود، متوجه نیروهای راستگرای ج.ا. است. این جنبش، جنبشی علیه این یا آن شکل حکومت نیز نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفه این جنبش، گردآوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت (که ارتجاع سلطنت‌طلب را نیز شامل می‌شود) نیست، بلکه متحدکردن همه اقشار و طبقات مخالف با ماهیت کلان سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است. و همین امر است، که پایه مبنی اتحاد عمل ارتجاع داخل و خارج را علیرغم اختلاف نظر آنان در شکل حکومت، فراهم کرده است. و همین امر متقابلاً پایه مبنی اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک درون و بیرون حاکمیت ج.ا. است. و درست به همین دلیل است، که جناح راست حاکم بر ج.ا. تمام تلاش خود را به کار گرفته است، تا نیروهای مردمی را، به هر قیمت ممکن، از حکومت بیرون راند و در مقابل بدنبال جلب هواداری سرمایه‌داران سلطنت طلب به پیست خود است.

اعدام زندانیان سیاسی، یک «قوعه کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است، آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!

با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال می‌توان معتقد بود، امکان اینکه جنبش توده‌ای کشور بتواند بطور مسالمت‌آمیز نیروی راستگرا و ارتجایی را از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش‌های غیر مسالمت‌آمیز بسیار قوی است. بنابراین، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیرعمده را تشخیص دهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بتواند نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجایی و حکومت کلان سرمایه‌داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بتواند یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد.

اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه‌داران وابسته بر کشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده‌های خلق را دربر می‌گیرد، تنها با طرح خواسته‌های واقعی و دمکراتیک مردم در سست تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان‌پذیر است.

ارتجاع مهاجر زودتر از خواب غفلت برخاسته است

اما آنچه که امروز برخی از نیروهای انقلابی را از پیگیری این مبارزه باز می‌دارد، دلخوش شدن آنها به امکان سرنگونی مجروح نظام ج.ا. است، بدون آنکه دورنمای شناخته شده‌ای را ارائه دهند. اینکه آنها کدام آرزوها را دارند، ارتباطی به واقعیات جامعه ندارد! همین است، که در برابر جنبش‌های اخیر مردم در شهرهای ایران، که توسط همین توده مردم مذهبی صورت می‌گیرد و خواسته‌های حقیقی ضد ارتجایی و در مین حال اقتصادی را منعکس می‌کند، صرفاً به هیجان آمده و بدون تلاش و یا فراهم ساختن امکان تلاش برای جهت دادن به آن، سرنگونی ج.ا. را به خود و لایند به طرفداران خود، وعده می‌دهند و بدنبال امواج حرکت می‌کنند! این سردرگمی و هیجان‌زدگی را ارتجاع سلطنت‌طلب مهاجر آگاهانه، و یقیناً تا لحظه فروه حادثه دلخواه خود، دامن می‌زند و با هر نوع تلاشی، که در جهت مقابله با آن باشد، بشدت مقابله می‌کند.

در داخل کشور نیز ارتجاع داخلی همین نقش را بصورت دیگری

بازگشت به سیاست و شیوه نگرش توده ای

نسبت به جامعه، یعنی بازگشت به سال ۵۸؟

ناراضیاتی توده‌هاست و تمام سازمان‌های مترقی و چپ و پیشاپیش همه آنها، حزب ما، باید با آگاهی از این واقعیت، بدون فوت وقت، سیاست و شعار خود را تعیین کنند. تجربه تاریخ نشان می‌دهد، که هرگاه بالا گرفتن ناراضیاتی توده‌ها بر بستر پیشروی ارتجاع و عقب‌نشینی و تجزیه و تفرقه نیروهای انقلابی صورت گیرد، خواه و ناخواه و بطور طبیعی می‌تواند منجر به روی کار آمدن دست‌راستی‌ترین و ارتجاعی‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی منتهی شود.

با توجه به مجموعه آنچه گفته شد، و با توجه به اینکه ما از سال‌های نخست پیروزی انقلاب فاصله‌ای چندین ساله داریم و حاکمیت جمهوری اسلامی دستخوش دگرگونی‌های بطور کلی اساسی شده است، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد، که: تضاد کنونی جنبش توده‌ای کشور ما در کجا قرار دارد و چرا هر اندازه این جنبش گسترش بیشتری می‌گیرد، روند تجزیه و انشعاب، انفعال و انزوا در جنبش انقلابی ژرفتر و پرمه‌تر می‌شود؟ این تضاد در آنجاست، که جنبش کنونی مردم ایران، بلحاظ ماهیت خود، یک جنبش انقلابی و رادیکال است. زیرا که در واقع متوجه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه‌داری بر کشور بوده و هدف آن حذف موانع پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل ناراضیاتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل ناراضیاتی از انقلاب را به خود گرفته است، در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می‌کند. و این یک پیروزی بزرگ برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بهین دلیل، هر قدر جنبش وسعت بیشتری می‌گیرد، در خارج از کشور مواضع سلطنت‌طلبان تقویت شده و وضعیت نیروهای چپ شکننده‌تر می‌گردد و در داخل کشور نیز پایگاه‌های نیروهای ارتجاعی مستحکم گردیده و در مقابل، جناح مترقی و چپ ج.ا. بیشتر تضعیف می‌گردد. ما باید دقیقاً بدانیم، روند حوادث در کدام سو حرکت می‌کند و چه باید بکنیم. برآستی هم چاره چیست؟ آیا باید به ستایشگر حکومت ج.ا. تبدیل شد و پیامبر آشتی و رضایت توده‌ها گردید؟ به هیچ وجه. گسترش جنبش توده‌ای به خودی خود یک خطر نیست، بلکه خطر آنست، که این جنبش در شرایط پیشروی راستگرایان و تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع و به زیان نیروهای انقلابی توسعه یابد و لذا در صورت حذف کامل جناح چپ از مجموعه حاکمیت ج.ا.، جنبش توده‌ای، قبل از آنکه بتواند به یک قیام انقلابی فراروید، با یک کودتای دست‌راستی خاتمه یابد. برای آنکه بتوان بر این خطر بسیار بزرگ غلبه کرد، باید ضمن شرکت هر چه وسیع‌تر در جنبش دمکراتیک مردم، ست آن را از بدبینی نسبت به انقلاب، به ستیز با نیروهای راست و واپسگرا و کلان سرمایه‌داران تغییر جهت داد. شرکت در جنبش دمکراتیک، به معنی مبارزه، از هم اکنون، برای خواست‌های دمکراتیک توده‌های وسیع مردم است.

خواست آزادی از قیود مذهبی تحمیل شده توسط ارتجاع بر جامعه، اگر برای قشر متوسط شرق جامعه ما خواست اصلی و عمده را تشکیل می‌دهد، برای توده‌های وسیع مردم محروم، که پایگاه نخست و عمده نیروهای انقلابی محسوب می‌شوند، کمترین خواست اجتماعی است. خواست‌های اساسی وسیع‌ترین توده‌های مردم در حال حاضر، عبارتست از مبارزه با فقر، اخراج، بیکاری، بی‌سکنتی، تورم و گرانی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، فقدان هرگونه آینده روشن و در یک کلام، مبارزه با دیکتاتوری صندوق بین‌المللی پول در کشور است. این امر به معنی آن نیست، که ما برای خواست آزادی‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی مبارزه نکنیم. بلکه برای آن است، که در نظر داشته باشیم، مبارزه برای آزادی‌ها از روند عمومی جنبش انقلابی جدا نیست. هنگامی که بندهای اسارت سرمایه‌داران بزرگ و صندوق بین‌المللی پول بر دست و پای زحمتکشان کشور ما بیشتر و بیشتر بسته می‌شود، نمی‌توان به صرف وجود آتن ماهواره و چاپ چند نشریه مدعی شد، که آزادی‌ها گسترش یافته است. برخلاف ظاهر امور، واقعیت آن است، که در کشور ما از زمان شروع سیاست «تعدیل اقتصادی»، آزادی‌ها، برای وسیع‌ترین توده‌های خلق، ده‌ها و صدها هزار برابر محدودتر گشته است و این محدودیت، تأحد سلب حق زیست و زندگی و معاش

بهمه دارد و در عین دفاع از موجودیت ج.ا.، تلاش می‌کند، تا از هر نوع تمسّق در ماهیت کنونی جنبش، آگاهی و شکل توده‌ها، جلوگیری کند. پس از آنکه نشریه «راه توده» خواستار آن گردید، که همه نیروهای انقلابی در مقابل نیروهای ارتجاعی داخل و خارج از کشور متحد شده و پیشرفت آنان را متوقف سازند، هفته‌نامه «کیهان لندن» در مقاله‌ای با لحنی به ظاهر دردمندانه و دلسوازه از اینکه عده‌ای می‌کوشند، تا «در هر فرصت و به هر بهانه و از هر راه، فضای سیاست‌های تبعیدی را زهرآکین» کنند، سر به شکایت برداشت. «کیهان لندن»، در ادامه تلاش برای کشاندن هیکان بدنبال خود و وعده سقوط قریب‌الوقوع ج.ا.، لااب به هت و دخالت مستقیم امپریالیست‌ها، در ادامه همین مقاله، از اینکه «رژیم دارد اندک اندک از هم می‌پاشد»، می‌نویسد! این ادامه همان سیاستی است، که هفته‌نامه «کیهان لندن» سالهاست با عناوین و مقالات خود به گونه‌ای دنبال کرده، که گویی تا هفته آینده و چاپ شماره بعدی آن معلوم نیست ج.ا. همچنان بر سر حکومت باشد یا نه؟ وظیفه‌ای که از طرف امپریالیسم و ارتجاع به سلطنت‌طلبان و ارکان آنها واگذار شده است، ظاهراً آن است، که با ایجاد التهاب و جوسازی، این بارور را در ذهن نیروهای انقلابی پرورش دهند، که ج.ا. در حال فروپاشی است و از هرگونه مبارزه انقلابی برای خواست‌های مشخص توده‌ها باید اجتناب کرد، زیرا تمامی آن در حال سقوط است، بنابراین چه شا در آن سهم باشید و چه نباشید کار ج.ا. تمام است. آنها به گونه‌ای عمل می‌کنند، که بزودی به قدرت بازخواهندگشت و اگر کسانی طالب بازگشت هستند و یا در داخل کشور طرفدار مقابله با ارتجاع هستند، باید بدنبال آنها راه بیفتند. آنها دیگران را در خواب غفلت نگاه داشتند و در طی این سالیانی، که ظاهراً قرار بود «رژیم از هم بپاشد»، ارتجاع، در مقابل چشمان نیروهای چپ اپوزیسیون، مواضع خود را در جامعه تحکیم نمود، خواست و اراده صندوق بین‌المللی پول را بر کشور حاکم کرد، دستاوردهای انقلاب را به باد داد، اصول مترقی قانون اساسی را زیر پا گذاشت، اموال ملی، حتی آب و برق را به سرمایه‌داران واگذار کرد، سازمان‌های چپ را به انفراد و انزوا محکوم کرد، ده‌ها میلیارد بدهی خارجی را بر دوش اقتصاد کشور بار کرد، طاقت‌فرساترین شرایط را به توده‌های محروم تحمیل نمود و امروز، که گفته می‌شود باید در مقابل «ارتجاع» ایستاد و این روند را متوقف ساخت، باز هم آنها مدعی می‌شوند، که عده‌ای «فضای سیاست‌های تبعیدی را زهرآکین می‌کنند»، یعنی حاضر نیستند به «ارج‌گیری ناراضی توده‌ها» و «فروپاشی اندک اندک رژیم» دل ببندند و اجازه دهند، که ارتجاع حاکم بعنوان متحد طبیعی آنان، در داخل کشور به این بهانه، بی‌دردر و با خیال راحت مواضع خود را مستحکم کند. آنها می‌دانند، که تحکیم موقعیت کلان سرمایه‌داران در ایران، به هر حال تحکیم پایگاه خود آنهاست و ارتجاع نیز متحد طبیعی آنها. اینهاست آن نکات مهم و اساسی، که در سال‌های گذشته و با ترک سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به رویدادها و روند حوادث انقلاب ایران، مبهم و ناگشوده باقی مانده است.

تأثیرگذاری روی جنبش مردم

افزایش ناراضیاتی توده‌ها در شرایط کنونی به چه معناست و به کجا می‌تواند منتهی شود؟

«قدس» ناراضیاتی توده، که ورد زبان اپوزیسیون شده است، بر این تصور تماماً نادرست در میان نیروهای چپ استوار است، که گویی «افزایش ناراضیاتی توده‌ها»، در هر کجا و در هر زمان و در هر حال، مساوی است با پیشرفت نیروهای انقلابی. اما واقعیت این است، که اوج گرفتن خشم و ناراضیاتی عمومی در شرایط کنونی کشور ما، اگر با تلاش برای جهت دادن به آن، بمنظور دست یافتن به نخستین هدف، که همانا برکناری ارتجاع و کلان سرمایه‌داران از قدرت است، همراه نباشد، به معنی پیشرفت نیروهای انقلابی نیست. مسئله درست برعکس است. پیشرفت نیروهای ارتجاعی و پرورش سرمایه‌داری دلیسل ارج‌گیری

شرایط وجود يك جنبش توده‌ای مذهبی به معنی جدا شدن این توده از سیاست و در نتیجه شعارهای ارتجاعی است، به افتخار و تاج سر همه نیروهای چپ مبدل می‌شود. تهاجم بی‌وقفه ارتجاع، به مثابه پیشرفت نیروهای انقلابی تلقی می‌گردد. خلق يد توده‌های انقلابی از حاکمیت، «مفرد شدن» ارتجاع وانمود می‌شود. بجای مبارزه برای جلوگیری از تحکیم مواضع کلان سرمایه‌داری وابسته بر اقتصاد و جامعه، از این امر با اطمینان اینکه به روشن شدن اذهان توده‌های «ناآگاه» نسبت به ماهیت حاکمیت ج.ا. یاری می‌رساند، استقبال می‌شود، یعنی شمار «هرچه بدتر، بهتر» به شمار اصلی مبدل می‌شود. و همه این‌ها در تحلیل نهایی جزئی است از روند جدایی توده‌ها از انقلاب و متوقف شدن تلاش آنها برای کسب حاکمیت. این جدایی و این نارضایتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه ضد امپریالیستی، سرخوردگی از مبارزه طبقاتی، سرخوردگی از اندیشه حاکمیت توده‌های محروم متجلی است. بنا به همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلابی کشور ما -مذهبی یا غیر مذهبی- به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته است.

دخالت مستقیم امپریالیست‌ها در امور داخلی ایران، هرگز جاده‌ها را برای نیروهای دمکرات هموار نخواهد کرد. این پنبه را باید از گوشایمان بیرون آوریم. این همان اشتباهی است، که نیروهای مترقی در جریان حمله امپریالیستی به عراق مرتکب شدند. «عراق» نابود شد، اما «صدام حسین» را امپریالیست‌ها نگاه داشتند!

وقتی انقلاب در مسیر عقب‌نشینی قرار می‌گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب‌نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی. وقتی دستاوردهای انقلاب ویران می‌شود، یعنی دستاوردهای همه سازمان‌های انقلابی ویران می‌شوند و نه فقط سازمان‌های انقلابی مذهبی. وقتی توده‌ها از انقلاب جدا می‌شوند، یعنی اعضای همه سازمان‌های انقلابی از سازمان خود جدا می‌شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان‌های يك انقلاب مضحک می‌شوند (اصلي که آگاهانه ارتجاع سرگرم آنست)، آرمان‌های همه نیروهای انقلابی مضحک می‌شوند و نه فقط آرمان‌های انقلابیون مذهبی. و همه این‌ها تاثیر انکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیت عینی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

روند نارضایتی توده‌ها، اگر همچنان شکلی نارضایتی از انقلاب را با خود داشته باشد و بازتاب این نارضایتی در میان نیروهای چپ و انقلابی اپوزیسیون، در داخل کشور، به همین رویه ادامه یابد و نیروهای دمکراتیک موفق نشوند، پیشروی راستگرایان را متوقف سازند، يك فاجعه است. حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد، که نارضایتی توده‌ها تا مرز يك انفجار اجتماعی نیز پیش برود، این احتمال، که چنین انفجاری به انفجار و بن‌بست همه سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون و افراد کامل نیروهای دمکراتیک داخل و خارج از کشور منتهی شده و همه نیروهای انقلابی در صورت مقاومت، قتل عام و در غیر این صورت، به تماشای خاموش حاکمیت مطلق ضد انقلاب تبدیل گردند، بیش از اندازه قوی است. این روند را می‌توان و باید متوقف ساخت. امروز گرایش به چپ در جامعه ما نیرو گرفته است. این گرایش به چپ، فعلا به معنی آماده شدن شرایط يك تحول بنیادین انقلابی نمی‌تواند تلقی شود، بلکه به معنی به تنگ آمدن مردم از پیشرفت مداوم نیروهای ارتجاعی و پیامدهای سنگین آن بر زندگی آنهاست. باید از این فرصت تاریخی برای جبران اشتباهات گذشته استفاده کرد. تنها اتحاد نیروهای دمکراتیک، دفاع سرسختانه از انقلاب و آرمان‌ها و دستاوردهای آن، پشتیبانی از همه نیروهای انقلابی مذهبی یا غیر مذهبی و متوجه ساختن خشم و نارضایتی مردم بطرف نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی، می‌تواند انقلاب و نیروهای انقلابی را نجات دهد، ارتجاع را به عقب‌نشینی وادار کند و از حاکمیت ضد انقلاب در ادامه روند تضعیف نیروهای انقلابی جلوگیری نماید.

گسترش یافته است. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه علیه نیروهای راست‌گرا، مبارزه علیه تهاجم صندوق بین‌المللی پول، مبارزه علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری، مبارزه برای حفظ حقوق اولیه زحمتکشان و مبارزه برای همه آن خواسته‌هایی، که امروز ما را به نیروهای انقلابی مذهبی پیوند می‌دهد. بنابراین، مبارزه برای آزادی با مبارزه علیه مذهب تفاوت دارد. با کلي‌گویی‌های بی‌محتوا راجع به مذهب نمی‌توان برای آزادی مبارزه کرد. تنها با شرکت در جنبش توده‌های مردم علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری و دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است، که امکان حضور فعال و واقعی در مبارزه برای آزادی‌ها نیز وجود خواهد داشت. دفاع از انقلاب، اگر زمانی برای ما به معنی پشتیبانی از ج.ا. بود، این دفاع امروز به معنی مبارزه با نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی در ج.ا. است. دفاع از انقلاب، در عین حال، به معنی آن است، که بر ماهیت ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب بزرگ بهمن و آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی تکیه کنیم و از تاکید بیفایده و حتی خطرآفرین بر شکل مذهبی انقلاب خودداری ورزیم. اگر تاکید بر جنبه مذهبی انقلاب، آن هم از نوع حجتیه‌ای آن، برای سلطنت‌طلبان، جزئی است از مبارزه ایدئولوژیک علیه انقلاب و حلقه‌ای است، از استراتژی زمینه‌ساز پیروزی يك کودتای راستی ضد مذهبی و بخشی است، از همکاری آنها با نیروهای ارتجاعی داخلی، به قصد آن که واپسگرایان را صاحب و مالک واقعی انقلاب معرفی کنند، برای احزاب و سازمان‌های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بهمن، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لااقل به اندازه آنان تلاش و فداکاری کرده‌اند و در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست‌راستی «غیرمذهبی»، بار دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

ظاهرا پاره‌ای از سازمان‌های چپ تصور می‌کنند، که اگر روزی يك میلیون بار بر جنبه‌های مذهبی انقلاب تاکید کنند و همه گناه‌ها و اشکالات را به گردن مذهب بپاندازند، خواهند توانست، گریبان خود را از تاثیر سرنوشت انقلاب بر سرنوشت خود، برهانند. اما واقعیت‌های روشن، خلاف این را به ما نشان می‌دهد. در این سال‌ها، علیرغم تضعیف نیروهای انقلابی مذهبی، هیچیک از نیروهای چپ و دمکراتیک کشور تقویت نشده‌اند و در واقع همه نیروهای انقلابی تضعیف شده‌اند. دلیل این امر نیز روشن است: تضعیف انقلاب، یعنی تضعیف همه نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک. رویگرداندن توده‌ها از انقلاب، یعنی رویگرداندن توده‌ها، در درجه اول، از اندیشه‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک و در درجه دوم، اندیشه‌های مذهبی. توده‌ها، علیرغم تبلیغات سلطنت‌طلب‌ها، به باورهای مذهبی خود پشت نمی‌کنند، بلکه سرخورده از دست نیافتن به آرمان‌های سیاسی و اقتصادی خود، صحنه را خالی می‌کنند. این نتیجه دلخواهی است، که امپریالیست‌ها و ارتجاع داخل و خارج از آن آگاه‌اند و روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ما درست در جهت خلاف آن باید حرکت کنیم. باید مردم را در صحنه نگهداشت و این تنها با حرکت در کنار مردم، احترام به باورهای آنها، آگاه کردن آنها نسبت به ریشه‌های مشکلات، افشای نقش ارتجاع حاکم و اتفاقا هر چه بیشتر سیاسی کردن آنها، ممکن است. سلاح مخرب تبلیغاتی ارتجاع را برای جدا کردن توده‌های مردم از نیروهای دگراندیش و از جمله «بروژه» حزب توده ایران، با ضد دین و مذهب معرفی کردن آنها، باید از دستش گرفت. جامعه در يك نبرد سیاسی-اقتصادی عظیم با ارتجاع و امپریالیسم درگیر است و باید این درگیری را بهر شکل ممکن رشد داد.

حزب ما در طول دهه حیات خود، این درک و سیاست بسیار دشوار را در جامعه ایران به پیش برده و در انقلاب بهمن پایداری خود را در دفاع از انقلاب، تا مرز قربانی شدن عزیزترین فرزندان به توده‌ها نشان داد. امروز هر نوع سیاست، شعار و تبلیغاتی، که بخواهد، این پیروزی بزرگ را از حزب ما بگیرد و آب به آسیاب ارتجاع بریزد، محکوم تاریخی است.

ما يك حزب سیاسی و يك حزب انقلابی هستیم، که در جامعه ایران فعالیت کرده و خواهیم کرد و به باورهای مذهبی مردم احترام می‌گذاریم. در اینجاست، که شکل حکومت برای ما اهمیت درجه اول را ندارد، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. متأسفانه باید گفت، که روند غیرسیاسی برخورد کردن، بیش از آن که در میان توده‌های به اصطلاح «ناآگاه» خود را نشان دهد، قبل از همه در خود سازمان‌های چپ بازتاب یافته است! کم نیستند در بین اعضاء و رهبران سازمان‌های چپ، که دیگر نمی‌توان با آنها کلمه‌ای درباره امپریالیسم و خطر آمریکا و اسرائیل حتی صحبت کرد. در پاره‌ای سازمان‌های چپ، خواسته‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مورد تمسخر قرار می‌گیرند. احتمال مداخله آمریکا و امپریالیست‌ها در ایران «امیدوارکننده» ارزیابی می‌شود. بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تحلیل ایدئولوژیک! تقسیم کردن مردم به مذهبی و غیر مذهبی رواج داده می‌شود. شعار «جدایی مذهب از سیاست» (و نه رژیم و حکومت)، که در

نخستین بازتاب ها

انتشار نوشته تحلیلی «سخنی با همه توده‌ای‌ها» در شماره ۲۴ «راه توده» (شهریور ماه) با واکنش‌های آشکار و پنهان، از هر سو، روبه‌رو شد. در فاصله انتشار شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» علاوه بر مقالات توضیحی، نامه‌های گوناگون و پیام‌های تلفنی، برخی مطبوعات خارج از کشور نیز عکس‌العمل‌هایی از خود نشان دادند، که با کمال تأسف، عجولانه‌ترین و در عین حال سطحی‌ترین عکس‌العمل، از جانب نشریه «نامه مردم» صورت گرفت.

اگر نوشته شود، که همه نامه‌ها، مقالات و پیام‌های دریافتی، و یا حتی بحث‌ها و گفتگوهای تلفنی و حضوری، در تائید و یا در جهت درک کامل و بدون ابهام مطالب مطرح شده در آن نوشته بوده‌اند، بدون تردید از سر صداقت سخن نگفته‌ایم و یا کلامی را برکافذ نیآورده‌ایم. بنظر ما نیز مطالب مطرح شده در آن نوشته تحلیلی، آنقدر متنوع بوده‌اند، که انتظار قبول و یا رد، نه تنها همه، بلکه بخش‌هایی از آن نیز، تحقق، کنکاش و تامل بیشتری را طلب کند. این مطالب لطیفی از حوادث ۱۶ سال گذشته، رویدادهای امروز، کشف رابطه آنها از یکسو و تطبیق فرمول‌بندیهای عام درک توده‌ای و مارکسیستی روندهای اجتماعی (نبرد طبقاتی و مبارزه «که هر که» را در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷) بر جامعه ایران و همچنین تحلیل طبقاتی جامعه کنونی ایران را از سوی دیگر دربر می‌گیرد. همین است، که با صراحت از هر فرد یا جریان سیاسی، که می‌خواهد صادقانه با این نوشته برخورد کرده و نقطه نظرات خود را بیان دارد، می‌توان انتظار داشت، که بگوید و یا بنویسد، که با کدام قسمت از آن موافق است و با آن تفاهم دارد و با کدام قسمت مخالف است و تفاهم ندارد و دلائل خود را نیز بگوید! زمانی که استدلال وجود داشته باشد، نیازی به پرخاش، اتهام، کشف باصطلاح توطئه (!) و ... نیست.

هیچکس نباید به خود اجازه دهد -بهر دلیل و بهانه‌ای- از ابراز نظر دیگران جلوگیری کند و از آن سبب‌تر، با شائنا و اتهام، دیگران را دعوت به سکوت کند. زمان ابلاغ و دیکته نظرات و قبول بی‌کنکاش از سوی دیگران، بواقع سپری شده است! باید هر کس هر منطق و استدلال دارد، به میدان آورد. با صدور فرامین دهان هیچکس را نه می‌توان و نه باید بست!

ما («راه توده») از تحقق، کنکاش و طرح سؤالات خوشحال نیز می‌شویم، چرا که تفاهم و درکی، که براین پایه‌ی ریزی شود، تداوم و عمق بیشتری خواهد داشت. این نوع «درک» و «تفاهم»، بویژه در جمع کسانی، که آمادگی خود را برای مبارزه در راه آرمان‌هایشان اعلام می‌دارند و قدم در راهی گذاشته و یا می‌خواهند بگذارند، که پیشکسوتان در آن «سر» دادند، اعتباری در حد قبول نقش پیشاهنگی را دربر دارد. بنظر ما، این همان نیاز و ضرورتی است، که نویسنده نوشته تحلیلی «سخنی با همه توده‌ای‌ها» با صراحت و در ساده‌ترین کلمات آنرا بمنوان یک «بحث محکوم به نتیجه» برای ادامه مبارزه در ابتدای نوشته خود مطرح کرده و «راه توده» نیز براساس تعهدی، که از همان سرمقاله نخستین شماره دوره دوم خود، آنرا اعلام داشت و تاکنون بر آن پای فشرده است، اقدام به چاپ آن کرد.

در نخستین فرصت، سؤالات رسیده، نوشته‌های دریافتی و حتی پیام‌های دریافتی، در ارتباط با نوشته مورد بحث منتشر خواهد شد. ما ضمن چاپ قسمت دوم نوشته تحلیلی «سخنی با همه توده‌ای‌ها»، بصورت همزمان، از همه علاقمندان و بویژه علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، می‌خواهیم، تا نظرات، مطالب و سؤالات خود را به آدرس «راه توده» ارسال دارند. امید آنست، که با طرح سؤالات و نقطه‌نظرات و یافتن پاسخ مشترك برای آنها، تفاهم ممکن و ضروری برای وحدت وسیع سیاسی-تشکیلاتی حزب توده ایران، بمنظور بالا بردن کیفیت عملی آن در عرصه پیکاری، که در جامعه ایران، بمنظور مقابله با ارتجاع حاکم و توطئه‌های امپریالیسم جهانی جریان دارد، هر چه سریعتر فراهم شود.

نویسنده «سخنی با همه توده‌ای‌ها»، در ابتدای قسمت دوم نوشته خود، چند نکته را نیز، در ارتباط با قسمت اول نوشته خود، توضیح داده و خواستار چاپ آن شده است، که همینگونه عمل شد. در مورد فرمولبندی مربوط به نقش «هاشمی رفسنجانی»، در جمهوری اسلامی و موضوعی، که نویسنده پیشنهاد می‌کند، در برابر او باید داشت، حق با نویسنده مطلب است. ما این قسمت را، که در واقع بشکل ناقص، و دست‌نویس‌های پراکنده دریافت داشته بودیم، نتوانستیم در هماهنگی با خود نویسنده تدقیق و تکمیل کنیم و چاپ آن به همان صورت، ناقص، مبهم، ناروشن و سؤال برانگیز تلقی شد.

«راه توده»

رژیم ۳۰ میلیارد دلار بدهی

خارجی ببار آورده!

دولت هاشمی رفسنجانی، سرانجام موفق شد، «نوربخش»، کارشناس بانک جهانی و هماهنگ کننده سیاست‌های دولت با صندوق بین‌المللی پول را، به پست حساس «ریاست کل بانک مرکزی» بازگرداند. «نوربخش»، برای چند ماهی، با فشار جناح حجتیه-رسالت و برائرت اختلاف سلیقه‌ای، که بین این جناح و دولت رفسنجانی پیش آمده بود، ناچار به کناره‌گیری شد. هاشمی رفسنجانی بلافاصله او را بمنوان مشاور عالی اقتصادی خود تعیین کرد، تا، صلاً بر اجرای برنامه دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول، نظارت داشته باشد. رفسنجانی بدین ترتیب توانست تاحدودی از نگرانی صندوق بین‌المللی پول در مورد اجرای برنامه‌های آن در ایران جلوگیری کند. سرانجام، پس از تفاهم مجدد بین دو جناح حجتیه و دولت، نوربخش ملنا به سرکار خود، که همانا در دست داشتن نبض اقتصاد کشور و تعیین خطوط حرکت آن در مسیر برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول است، بازگشت. او در اولین اظهاراتش، بار دیگر بر لزوم شتاب بخشیدن به هرچه سریعتر و بیشتر خصوصی سازی اقتصادی کشور تاکید کرد و گفت، که با تمام قدرت بر اجرای برنامه هماهنگ ساختن و یک نرخی کردن پول ایران خواهد کوشید. این همان برنامه‌ایست، که با شدت تمام هم در اروپای شرق و اتحاد شوروی سابق و هم در جهان سوم جریان دارد و ارزش پول ملی این کشورها را، در هماهنگی با دلار آمریکا، نابود کرده است. نوربخش بدین ترتیب تعهد مجدد دولت را به اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول اعلام داشت.

همزمان با اظهارات «نوربخش»، مجلس اسلامی نیز بلافاصله طرح خصوصی سازی و واگذاری هر چه بیشتر بخش‌های تولیدی کشور و حتی خدمات عمومی به بخش خصوصی را در دستور کار خود قرار داد. این شتاب مجلس بدون تردید، در تفاهم با دولت رفسنجانی صورت گرفته است. تفاهمی، که بازگشت نوربخش به صحنه، از نمودهای بارز آنست. جناح حجتیه-رسالت، که مجلس را دراختیار دارد، کوچکترین اختلافی برسر اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول با دولت ندارد، فقط نگران ایجاد تغییرات در اجرای برنامه ارتجاع مذهبی حاکم بر جامعه است. شاید به همین دلیل باشد، که همزمان با طرح لایحه خصوصی سازی در مجلس اسلامی، که سست و سوری آن از سوی رئیس مجلس، «ناطق نوری»، در نطق‌های اخیرش طی سفرهای ظاهراً انتخاباتی (ریاست جمهوری) با لزوم حذف سروسیدها، مشخص می‌باشد، لایحه جلوگیری از برنامه‌های مأمورهای نیز در دستور کار مجلس قرار گرفت.

در آستانه کنار رفتن «عادل» از ریاست کل بانک مرکزی و جانشین شدن «نوربخش» در این سمت، از سوی «عادل» حقایق پیرامون وضع اقتصادی کشور و بدهی‌های دولت رفسنجانی افشاء شد، که در نوع خود قابل توجه است. «عادل»، که برای فرار از تکرار دقیق ارقام بدهی دولت، در واقع تائید اخبار مخالفان دولت طی ماه‌های گذشته، بجای دلار آمریکا از پوند انگلستان در سخنان خود استفاده می‌کرد، گفت: «حجم بدهی‌های ایران بین ۱۸ تا ۱۹ میلیارد پوند است، که نیمی از آن دراز مدت و بقیه کوتاه مدت است». «عادل»، حتی در همین قسمت نیز دو نوع بدهی‌های دولت را چنان یکسان اعلام داشت، که در بخش دیگری از اظهارات خود، ناچار به تناقض‌گویی شد.

او در بخش دوم اظهاراتش گفت: ۷۰٪ از ۷ میلیارد پوند (او گفته بود نیمی از بدهی ۱۸-۱۹ میلیارد پوندی دولت کوتاه مدت است!) قروض کوتاه مدت دولت، زمان‌بندی شده است و درباره ۲۰٪ بقیه آن سرگرم مذاکره هستیم. بدین ترتیب بدهی درازمدت ایران نه ۹ تا ۹ میلیارد پوند، بلکه ۱۱ تا ۱۱ میلیارد پوند است. این ۱۱ تا ۱۱ میلیارد پوند باضافه ۷ میلیارد پوند، همان بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدهی است، که «عادل» می‌خواهد زیر چتر حفاظتی رقم ۱۹ پنهان کند. و این تازه درحالی است، که فرض صداقت و امانت‌داری را در این اظهارات درنظر داشته باشیم، چرا که در غیراینصورت (که بسیار هم محتمل بنظر می‌رسد)، این رقم بین ۲۵ تا ۳۰ میلیارد دلار در حدس و گمان است.

آقای «عادل»، که به شیوه میدان‌داران میدان تریار تهران در مصاحبه با هفته‌نامه «پترولیوم ارگوس» آمار مورد اشاره در بالا را ارائه داده بود، چنان درباره یک میلیارد پوند (بین ۱۸ تا ۱۹) صحبت کرد، که گویی مثلاً ۱۸-۱۹ لنگه پیاز انباری را حدس می‌زند. او فراموش می‌کند، که یک میلیارد پوند، رقمی است، که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بودجه سالانه یک کشور است.

از کدام موضع برای نشریه «دنیای» سرمقاله می نویسند؟

از «در» نشد، از «پنجره»!

ع. فراهاد

یکی از پیروزی‌های بزرگ حزب ما در سال‌های اخیر، پاسخ منفی توده‌ای‌ها به کوشش برای ایدئولوژی‌زدانی از حزب بود. این کوشش بصورت علنی با انتشار طرح اساسنامه و برنامه برای حزب توده ایران در «نامه مردم» شماره ۲۴۰ آغاز شد. این «طرح»، نه به تصویب کمیته مرکزی حزب توده ایران و نه هیئت سیاسی منتخب پلنوم فروردین ماه ۶۹ رسیده بود.

در دوران اخیر، هر بار که با مرور گذشته، بمنظور هشدار باش از سقوط در دام اشتباهات آینده، بر مسئله توطئه ایدئولوژی‌زدانی از حزب توده ایران سخن به میان آمده است، اینجا و آنجا می‌پرسند: این موضوع حالا، که در برنامه و اساسنامه رسمی حزب گنجانده نشد، دیگر چه جای بحث دارد؟

معترضین به طرح موضوع، عمدتاً از عنوان شدن مسئله «طرح پیشنهادی برنامه و اساسنامه فاقد جهان‌بینی، برای حزب توده ایران در «نامه مردم» در مقالات «راه توده» کله دارند. این گروه از ملاتندان به مباحث تئوریک و حوادث ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، از جمله و از صداقت می‌گویند و به ما می‌نویسند: گیریم، که این طرح در ارگان مرکزی حزب توده ایران و حتی به قلم و نگارش دبیر دوم وقت حزب منتشر شد، اما دیدیم و دیدید، که بدنه آگاه حزب، با این طرح مخالفت کرد و سرانجام نیز در کنگره سوم حزب، که چند سال پیش در مهاجرت تدارک دیده و برگزار شد، به این طرح رأی مخالف داده شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی حزب حفظ شد. بنابراین طرح مسئله بصورت تکراری در «راه توده» را می‌توان صرفاً یک جنگ تبلیغاتی قلنداد کرد، که اهداف شخصی در آن، بر اهداف دیگر برتری دارد.

بنظر نگارنده، که به نوعی در طرح موضوع در «راه توده» پیگیر بوده‌ام، این پاسخ و ایراد به «راه توده» و اشارات مکرر به توطئه ایدئولوژی‌زدانی از حزب توده ایران، با نوعی ساده‌نگری نسبت به اصل و ماهیت موضوع همراه است. از این رو این پرسش بجاست:

آیا خطر درغلطیدن به راست، خطر ایدئولوژی‌زدانی از جنبش کارگری و خطر از دست دادن هویت حزب توده ایران، که برپایه ارزیابی طبقاتی پدیده‌های اجتماعی قرار دارد، با رأی منفی به «طرح» فوق‌الذکر، دیگر وجود ندارد؟ متأسفانه پاسخ این پرسش منفی است!

نباید به آسانی تصور کرد، که مسئله، با یک نشست و برخاست و گنجایده شدن یک جمله در اساسنامه حزب، پایان یافته و باید همه نگرانی‌ها را خانه یافته تلقی کرد، و چون عده‌ای بدلائل زیر نمی‌توانند و نمی‌خواهند آنرا فراموش کنند، پس کدام دلیل، جز جنگ «تبلیغاتی» و «مقامی»، انگیزه این ستیز قلمی است؟ دلائل کدامند؟

آشفته فکری ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تبلیغات و توطئه‌های جنون‌آسای مدافعان و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری، نه تنها پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم خانه نیافته، کمتر نشده، بلکه تشدید نیز شده است. آنها از بشاران پایه‌گاه‌های مقدم فکری کمونیست‌ها لحظه‌ای غفلت نمی‌کنند و تلاش می‌کنند، تا اگر نمی‌توانند آنها را بکلی از مسیر دور سازند، حداقل گمراهی فکری را در آنها موجب شوند و ابزار ایدئولوژی را از آنها گرفته و خلع سلاح فکری کنند. چنین شرایطی است، که در صفوف احزاب کمونیست -از جمله حزب توده ایران- کسانی پیدا می‌شوند، که به حفظ ایدئولوژی حزب نیز در یک مقطع معین، آگاه و یا ناآگاه، رأی داده‌اند، اما در عمل یا آنگونه می‌نویسند و تبلیغ می‌کنند، که پیشتر نیز بدان معتقد بودند، اما شرایط را مناسب طرح نظراتشان تشخیص نداده بودند و یا بعداً، بر اثر بشاران فکری ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری، خواسته و ناخواسته، به بلندگویان آنها در جنبش چپ تبدیل شده‌اند.

شاید کسانی به درستی و از سرنگونی ستوال کنند: مگر شما مخالف اظهارنظر دیگران هستید؟ اگر اینگونه است، پس چرا، یکی از دلائل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را همانا جلوگیری از بروز علنی و برخورد اندیشه‌ها طرح می‌کنید. این دلهره و ستوال بجائی است، اما توجه به نکات زیر ضروری است:

الف- ما بارها تکرار کرده‌ایم، که استحاله جهان‌بینی هرگز به معنی آزادی عقیده در حزب نیست و نباید هم باشد. توده‌ای‌ها باید بر سر چگونگی

و متدولوژی «درک تئوریک» جهان پیرامون توافق داشته باشند، اگر نمی‌خواهند حزب را به یک جریان التقاتلی تبدیل سازند. این وضع دقیقاً در احزاب مدافع سرمایه‌داری نیز رعایت می‌گردد.

آزادی بیان و عقیده را باید برای هر حزب، از جمله حزب ما، با اتکاء به درک تئوریک مورد توافق، پذیرفت و نه در خارج از آن. برای ما این نقطه اتکاء مارکسیسم-لنینیسم است. بهمین دلیل است، که نمی‌توان نوشت: «لنین زیست، می‌زیست و خواهد زیست»، اما در عمل به گونه دیگری -کاملاً متفاوت- تبلیغ و عمل کرد. در نتیجه برخورد اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند به معنی نفی ایدئولوژی -در عمل- باشد.

ب- وقتی کسانی سبکان هدایت یک حزب را بدست می‌گیرند، اما جهان‌بینی «خود» را در عمل تبلیغ می‌کنند، حتی اگر به نقل قول‌های لنین و مارکس هم نوشته‌های خود را مزین کنند، مسئله دیگر بکلی با قبول فضای آزاد اندیشه و برخورد آزاد عقاید و نظرات تفاوت می‌کند. این افراد در واقع به جای همه اعضای حزب و جنبش، -به نوعی- تعیین تکلیف و مسیر می‌کنند. این دیگر آزادی نظر نیست، بلکه اعمال نظریست و نه تنها باید نسبت به آن حساس بود، بلکه باید به آن برخورد مستقیم و هشدار دهنده کرد.

اجازه بدهید، بمنوان یک نمونه برجسته از آنچه در بالا به آن اشاره شد، به سرمقاله‌ای استناد شود، که اخیراً در مجله «دنیای»، ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، به قلم م. امیدوار، اشاره کنم. چرا این مقاله؟ به دو دلیل:

اول- سرمقاله نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، که روزگاری «ارانی» با وسواس در آن قلم می‌زد، باید پیوسته حساسیت برانگیز باشد.

دوم- نویسنده نمی‌تواند، از جمع تصمیم گیرندگان و تاثیرگذاران اصلی سیر و سرگذشت مرکزیت کنونی حزب نباشد.

با اشاره به چند نکته‌ای، که از این سرمقاله برگزیده‌ام، قصد دارم نشان بدهم، که ترک مواضع ایدئولوژیک در حزب توده ایران در عمل -علیرغم رأی به آن در اساسنامه و برنامه حزب-، آگاه و نا آگاه، دنیال و پیگیری می‌شود و بهمین دلیل، مسئله برخورد به طرح پیشنهادی برای خلع سلاح ایدئولوژیک حزب، همچنان یکی از مرصه‌های پیکار فکری-قلمی در درون حزب توده ایران است، که بنظر نگارنده تا سال‌ها ادامه خواهد یافت.

موضوع و انگیزه نویسنده سرمقاله نشریه «دنیای» شماره ۲ (۱۳۷۲)، م. امیدوار، با عنوان «چه می‌توان کرد؟»، ظاهراً مسئله مهم ائتلاف نیروها برسر ضرورت «برقراری دموکراسی» در ایران است. موضوعی، که در «منشور آزادی» منتشره در «نامه مردم» نیز منعکس است و هدف از آن ایجاد یک «ائتلاف همه جانبه» است. در واقع موضوعی، که در بسیاری از نشریات اپوزیسیون ج.ا. در سال‌ها و بویژه ماه‌های اخیر، منعکس است.

نویسنده مقاله، م. امیدوار، که عمده‌ترین تضاد جامعه ایران در انقلاب بهمن، یعنی «تضاد خلق با امپریالیسم»، یعنی جنبه «ملی» انقلاب را هنوز هم درک نکرده است و آنرا، مانند نوشته یک سال پیش خود «درس‌های انقلاب» در «دنیای» شماره ۱۱ تکرار می‌کند (مراجعه کنید به نوشته «حساب ویژه برای رهبری باز نکنیم» «راه توده» شماره ۱۲، شهریور ۱۳۷۲)، مسائلی را در نوشته اخیر خود مطرح می‌سازد، که باید آنها را در بهترین حالت بیان کامل سردرگمی سیاسی و تئوریک دانست و یا آنها را یک کوشش پوشیده برای تحمیل نظرات لیبرالی در حزب توده ایران ارزیابی کرد.

نتیجه این سردرگمی، ارائه ارزیابی‌ای از اوضاع فعلی ایران و شرایطی است، که کمتر نشانه‌ای از ارزیابی طبقاتی از جامعه امروز ایران دارد. هدف در نوشته حاضر برخورد به نظرات سیاسی، فرمول‌ها و واژه‌ها و مقولات از نوع «بورژوازی بوروکراتیک» (؟) بکار برده شده در نوشته اخیر، نیست، که با نظرات برداشت‌های مارکسیستی سنخیتی ندارند. بلکه، هدف از این نوشته، کوشش برای نشان دادن متدولوژی و شیوه تفکر غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی در این نوع نوشته‌هاست.

مقاله، برای جلوگیری از ظهور هر نوع تردیدی در ذهن خواننده در باره غیر علمی و غیر مارکسیستی بودن مطالب مورد بررسی و اشاره‌اش، تنها به انتخاب عنوان «چه می‌توان کرد؟» (ظاهراً با امید تدامی عنوان کتاب مشهور لنین «چه باید کرد؟») بسنده نمی‌کند، بلکه، با این نقل قول زیر از لنین، نوشته خود را آغاز می‌کند: «... پیروزی انقلاب در گرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای پیکار در راه تحقق خواست‌های انقلاب است. و این اکثریت عظیم، یا باید فقط از یک طبقه و یا از طبقات گوناگونی، که چند هدف مشترک دارند، تشکیل شده باشد...»

موضع لنین روشن و طبقاتی است. اما این موضع، با موضع م. امیدوار، ارتباطی ندارد! بنظر لنین پیکار انقلابی یا «ناب» است، یعنی پیکار یک

به دور افکندن بیش از ده سال اختلاف‌های مغرب و اغلب پیش‌پاافتاده و غیر عمده بردارند، بی‌شک باید منتظر سرنوشتی دردناک‌تر و اسف‌بارتر برای میهنان باشیم. و با نگاه سرزنش‌آمیز به توده‌ای‌های پایمند به ایدئولوژی مارکسیستی، اضافه می‌کند: «هنگام آن فرا رسیده است، که برای مصلحت‌های کوتاه‌بینانه، و «فرقه‌گرایانه-تشکیلاتی» اندیشید و راه را برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین، که براساس آن بتوان آزادی و دموکراسی (ما فوق و غیرطبقاتی در طراز «منافع همه بشری» -از جمله تزی‌های گریباچف-) را به میهن دربندگان بازگرداند، گشود».

بدیهی است، که با یک چنین درک غیرطبقاتی است، که «تضاد عمده» کنونی در جامعه، برای نویسنده مقاله با عنوان ذهن پرکن «چه می‌توان کرد؟»، در نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، دیگر تضاد منافع بین خلق و نیروهای انقلابی از یک سو، با ضد انقلاب داخل و خارج از کشور، از سوی دیگر، نیست. از اینرو است، که برای نویسنده مقاله، به زانو درآمدن توده‌ها در برابر بخشی از ارتجاع، که فعلاً با بخش دیگری از ارتجاع در اختلاف روئانی است، نه تنها ممکن، بلکه «برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین» ضروری نیز هست، تا «بتوان آزادی و دموکراسی را به میهن در بندمان بازگرداند»!

البته چنین خوش خیالی غیرطبقاتی را آن متحدانی، که مورد نظر نویسنده هستند، ندارند. همانها، که از هر دو جمله‌ای، که در مهاجرت از دهانشان خارج می‌شود، یکی در وصف دموکراسی است!

بگذارید نمونه جالب و آموزنده‌ای را ذکر کنیم. (اگر در اینجا از شخصی اسم برده می‌شود، بدون تردید، برخورد شخصی و یا نفی شخصیت او نیست، بلکه بعنوان نماینده یک جریان سیاسی متکی به حفظ مرزبندی‌های طبقاتی است.) جناح مشروطه خواه، که سعی دارد صف خود را از صف سلطنت‌طلبان دوآتشه جدا نگاه دارد، بدون لحظه‌ای درنگ حامی اقتصاد سرمایه‌داری است و درک حقیق طبقاتی از مقوله آزادی‌ها و «دموکراسی» دارد.

آقای «داریوش همایون»، بعنوان نماینده صاحب نظر و دمکرات منش این جریان، وقتی سخن از آزادی‌ها می‌گوید، می‌داند خط کش را کجا بگذارد و خط مرز طبقاتی را بکشد. همان خط‌کشی، که نویسنده سرمقاله «دنیا» فراموش می‌کند، هنگام مقاله‌نویسی کنار دستش بگذارد. او در مصاحبه رادیویی، و نه در مقاله‌ای، که سرفرصت نوشته می‌شود، نیز غافل از دفاع از «منافع» خاص طبقه خود نیست. او در مصاحبه رادیویی با «صدای ایران» (اوس آنجلس)، که در نشریه «نیروز» (شماره ۷۷، مرداد ۷۲) درج شده است، به پرسش در مورد «اهداف مشترک» در بین اپوزیسیون پاسخ می‌دهد و -در هم‌نوائی با نویسنده مقاله مورد بحث ما- می‌گوید: «... مردم برما نخواهند بخشید، که در این شرایط حساس، برسراختلافات جزئی بحث کنیم» و مثل آنکه به پرسش «م. امیدوار» پاسخ می‌دهد، اضافه می‌کند «به نظر بنده، اول باید راه‌های عملی را برای همکاری نیروهای اپوزیسیون پیدا کرد...» او اما به اینجا بسنده نمی‌کند و با توجه به «منافع خاص طبقاتی» مشروطه‌خواهان، و با وجود همه سنگی، که در دفاع از «دموکراسی» بر سینه می‌زند، حتی در مصاحبه رادیویی نیز فراموش نمی‌کند، که اضافه کند: «... البته نیروهای آزادی‌خواه و ملی (۱)، زیرا همه نیروهای اپوزیسیون -البته در حال حاضر (این شرط زمانی، یعنی انتظار باز هم عقب نشینی، باز هم تسلیم بیشتر-) در این همکاری نمی‌توانند شرکت کنند. فقط آنها، که اعتقاد به این اصولی، که بیان شد، دارند، می‌توانند همکاری نمایند...»

این بیان صریح جای هیچ تردیدی در درستی نظر لنین باقی نمی‌گذارد، که در انقلابات «غیرناب»، «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده، کم و محو نمی‌شوند، بلکه مداوماً عمل می‌کنند.

آیا این درک صریح را می‌توان در مقاله «چه می‌توان کرد؟»، نیز یافت؟ پاسخ منفی است!

به این درک نویسنده مقاله، که «منافع خاص طبقاتی» را اختلافات «پیش و پا افتاده و غیر عمده» ارزیابی می‌کند، و با یکبار گرفتن و تائید ضمنی فرمول «فرقه‌گرایانه-تشکیلاتی» از ادبیات سرمایه‌داری علیه نیروهای ترقی‌خواه، دفاع از منافع زحمتکشان را «مصلحت‌های کوتاه‌بینانه» می‌داند و در جستجوی یافتن تفاهم «بنیادین» در یک «انقلاب غیرناب» است، چه عنوان محترمانه‌ای می‌توان داد، جز عنوان «درک غیرطبقاتی»؟!

به واقع باید از خود پرسید، که چرا از یکسو بحث بر سر اساسی‌ترین مسائل حزب و جنبش توطئه اعلام می‌شود، اما در عوض امکانات انتشاراتی حزب برای این نوع تبلیغات در اختیار نویسندگانی قرار می‌گیرد، که شاید انگشت سبابه خود را در شرایطی برای حفظ جهان بینی حزب بالا برده باشند، اما در خفا و در ادامه خط واقعی خود، با کمک دیگر انگشتان، قلم بدست گرفته و این چنین می‌نویسند؟ گیریم، که در بسته است، پنجره‌ها، که بازاند!

طبقه -مثلاً طبقه کارگر و متحدان نزدیک آن- و یا این پیکار با شرکت طبقات متفاوت اجتماعی صورت می‌گیرد، و بیان کننده یک جنبش «غیرناب» است. هدف چنین انقلابی در رهله اول، همانطور که لنین می‌گوید، دسترسی به «اهداف مشترک» طبقات متفاوت در مرحله تاریخی معین است.

بمبارت دیگر، در یک انقلاب «غیر ناب»، برای نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب، در یک مقطع تاریخی، برخی «اهداف مشترک» برجسته می‌شوند و به تضاد عمده و اصلی «پیکار انقلابی» تبدیل می‌گردند. تا اینجا قطعاً اختلاف عمده‌ای بین درک مارکسیستی و درک مطرح شده در مقاله «چه می‌توان کرد؟» وجود ندارد.

اما آیا این فرمول لنین به معنی آن است، که موارد «اختلاف»، یعنی «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب «غیرناب»، دیگر وجود ندارند و عمل نمی‌کنند؟

آیا در جریان انقلاب بهمن ۵۷، این موارد «اختلاف» و «منافع خاص طبقاتی» آشکار و طبقات شرکت کننده در انقلاب، با وجود نکات مشترک، وجود نداشتند و عمل نکردند؟ البته چنین نیست و نمی‌تواند باشد! نکته‌ای، که «م. امیدوار»، ظاهراً آنرا درک نکرده است.

از آنجا که مضمون برخورد طبقاتی لنین، مورد توجه مقاله «چه می‌توان کرد؟» نیست، نویسنده نمی‌تواند هم واقعیت موجود در اپوزیسیون ایران را با این نقل قول «سیئات» در ارتباط قرار دهد. از اینرو این پرسش برای نویسنده مطرح نمی‌گردد، که چرا «نیروهای سیاسی کشور ما» پس از سال‌ها نتوانسته‌اند «لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای ... بدور افکندن ... اختلاف ... بردارند ...؟» پاسخ روشن است: «نیروهای سیاسی کشور ما» یک دست و «همه نماینده یک طبقه» نیستند، و لذا، بعنوان شرکت کنندگان در یک جنبش «غیرناب»، در عین دارا بودن «چند هدف مشترک»، دارای «منافع خاص طبقاتی» خود نیز هستند.

البته نویسنده در جمله فوق، که نگارنده آنرا بطور کامل در زیر می‌آورد، «اختلاف‌ها» را در مین «مغرب» بودن، «اغلب پیش‌پا افتاده و غیر عمده» ارزیابی می‌کند. اما این ارزیابی تغییر بی در واقعیت امر نمی‌دهد، که این اختلافات گویا «پیش‌پا افتاده و غیر عمده»، در واقع همان «منافع خاص طبقاتی» هستند، که مانع آن می‌شوند، که مثلاً «سلطنت‌طلبان» و یا حتی «مشروطه‌خواهان» بتوانند «چه» را بدون مرزبندی طبقاتی تحمل کنند، چه رسد به اینکه با آنها به «تفاهم واقعی و بنیادین» (توجه شود، «بنیادین»!) برسند، آنطور که نویسنده مقاله «چه می‌توان کرد؟» می‌طلبد!

سردرگمی تئوریک حاکم بر مقاله «چه می‌توان کرد؟» از آن فراتر است، که نویسنده مفهوم حقیق‌تر درک لنین را از یک انقلاب «غیرناب» دریابد. اگر چنین بود، مقاله دچار این توهم ضد لنینی نمی‌شد، که «صحبث لنین از شرکت «طبقات گوناگونی، که (در یک روند انقلابی غیرناب) چند هدف مشترک دارند»، را با صحبت درباره طبقاتی، که می‌توانند علاوه بر اهداف کوتاه مدت و گذرا، به اختلاف‌های دوران ساز، برپایه توافقاتی «بنیادین» نیز دست یابند، و بمثابة متحدان طبقاتی یک دوران طولانی نبرد اجتماعی عمل کنند، مخلوط کند.

این تصور نویسنده مقاله، که طبقات مورد نظر لنین، گویا «نیروهای سیاسی» همگونی را تشکیل می‌دهند، که جدا از ماهیت و «منافع خاص طبقاتی» خود، می‌توانند، علاوه بر تفاهم روی نکات گذرا و «پیش‌پا افتاده» و «غیر عمده»، به توافقاتی وسیع‌تر و حتی به «تفاهم بنیادین» (۱!) دست یابند، در واقع هسته مرکزی سردرگمی تئوریک ارزیابی از شرایط حاکم بر ایران پس از پیروزی انقلاب بهمن است. همین درک نادرست موجب می‌شود تا «عمده‌ترین تضاد» جامعه فعلی ایران و در نتیجه نیافتن متحدان واقعی برای زحمتکشان و انقلابیون در این مرحله از رشد انقلاب نزد «م. امیدوار» غیرقابل درک شود. در واقع، چگونه می‌توان نیروهای میهن دوست، ملی و «چه»، از جمله و بویژه حزب توده ایران را با ارتجاع خارج از کشور در یک «سوی سنگر انقلاب» و در کنار ارتجاعی، که اختلافش با ارتجاع داخل کشور، تنها برسر آنست، که چرا دست آنها را از غارت کوتاه کرده‌اند، تصور کرد.

به متن مورد بحث در مقاله «چه می‌توان کرد؟» باز گردیم، آنجا که نویسنده در توضیح «منشور آزادی»، به مثابه کاریابیه پیشنهادی حزب برای یک ائتلاف همه جانبه، فراگیر و در عین حال مبتنی بر اصول و چارچوب‌های دمکراتیک...، به توضیح «مواضع و دیدگاه‌های ما» توجه شود، منظور از «ما» -حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است! در شرایط بسیار دشوار و حساس کنونی، می‌پردازد و با دل‌نگرانی می‌نویسد: «به گمان نگارنده، اگر نیروهای سیاسی کشور ما (توجه شود: بدون هیچ حد و مرزی!) نتوانند لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای درهم شکستن بن‌بست کنونی و

«ثبات» و «وحدت»، آنگونه

که باید باشد!

ع. فراهاد

• برخلاف برخورد ایدئالیستی، که پدیده‌ها را یکدست و همگون تصور می‌کند - شب، شب است و روز، روز - برخورد دیالکتیکی به پدیده‌ها، یعنی دیدن حرکت، تغییر، شدن و نسبی بودن آنها، دیدن تغییر مداوم آنها و شناختن نیروهای درونی تغییر و نحوه عمل خلاقه این نیروها.

توان نیروی خلاقه درونی پدیده‌ها از چه روندی ناشی می‌شود؟ برخورد دیالکتیکی اشداد در يك پدیده و یا سیستم، توان نیروی درونی آنها برای تغییرات کمی و کیفی است. جمع اشداد، برخورد آنها، و سنتز بیرون آمده از این روند، زمینه‌های ضروری، شرط و چگونگی روند ثبات و استحکام هر پدیده و سیستم را تشکیل می‌دهند.

در دوران تغییرات کمی در يك سیستم رشد یابنده، یعنی در دوران برخورد تضادهای «آشتی‌پذیر»، این برخورد و سنتزهای منتهی از آن، شرط ثبات در دور تکاملی کمی و رفرمیستی سیستم و یا پدیده است.

تغییرات کیفی (انقلابی)، که بیان برخورد و حل تضاد «آشتی ناپذیر» در يك سیستم است، بنوبه خود شرط ثبات «روند رشد تکاملی تاریخی» سیستم از مرحله مادون‌تر به مرحله رشد یافته‌تر در دور تسلسل رشد تاریخی تکامل کیفی سیستم‌ها - حقیقت تاریخی - است.

• یکی از اشتباهات در کشورهای سوسیالیستی، که به یکی از علل حلی فروپاشی آنها تبدیل شد، آن بود، که کسوتیست‌ها استحکام و ثبات سیستم را مبتنی بر یکپارچگی (مونولیستی) غیر دیالکتیکی آن، و در تحلیل نهانی يك ثبات ایدئالیستی تصور کردند. روز را روز و شب را شب اعلام کردند و گفتند، که مردم این کشورها یکبار برای همیشه سوسیالیسم را انتخاب کرده‌اند. این برخورد ضد دیالکتیکی موجب آن شد، که بروز هر نوع نظر و عقیده را ضد سیستم، ضد ثبات و استحکام آن و توطئه دشمن اعلام داشتند. این درحال بود، که شبانه روز در مدارس و دانشگاه‌ها شیوه تفکر علمی، یعنی شیوه دیالکتیکی شناخت پدیده‌ها و تغییرات آن آموزش داده می‌شد، و این آموزش مداوما اثبات می‌کرد، که حفظ ثبات و استحکام درونی سیستم را برخورد اشداد و رشد آنها به سنتزهای نوین تشکیل می‌دهد.

• دیالکتیک می‌گوید «وحدت اراده و عمل» پایه و اساس استحکام و قدرت خلاقه حزب زحمتکشان است.

این شناخت به چه معنی است؟

به این معنی است، که نگرش «تئوریک» واحد حزب - شناخت ماتریالیستی از تاریخ و درك دیالکتیکی جهان -، سلاح اندیشه، تجزیه و تحلیل مشترك «پیشقراول تئوریک جامعه» است، تا بتواند درباره پدیده‌های جاری - سیاسی در جامعه، پس از طی يك روند جدل دیالکتیکی، از يك دید و درك مشترك و یکپارچه (مونولیستی) دیالکتیکی (زنده، فعال و خلاق) برخورددار شود. این درك و شناخت واحد تئوریک پدیده‌ها، سلاح برآنی برای عمل یکپارچه و خلاق حزب است، برای رسیدن به اهداف دور و نزدیک، تاکتیکی و استراتژیک. در چنین شرایطی «وحدت اراده و عمل» در حزب پدید می‌آید و تداوم آن تأمین می‌گردد.

دستیابی به وحدت «اراده» و سپس «عمل»، از طریق برخورد ایدئالیستی به پدیده‌ها، ممکن نیست، زیرا برخورد ایدئالیستی، همانطور که در بالا توضیح داده شد، ثبات پدیده را يك ثبات «مونولیستی» مرده و متحجر شده درك می‌کند، که از طریق دفع مکانیکی و بریدن و قطع کردن ناهمگونی «دگراندیشی» بدست می‌آید، و نه برخورد دیالکتیکی تضاد ناهمگون‌ها و «فیر يك دست‌ها».

• یکی دیگر از درس‌های «فروپاشی» برای مارکسیست‌ها آنست، که در شرایط غیر عادی و «استثنائی»، یعنی در دورانی، که مدمیان پایبندی به دیالکتیک، بطور ناهوشمندانه ایدئالیستی بیاندیشند و بر این پایه عمل کنند، می‌تواند جمع انبوه تضادهای آشتی‌پذیر در يك سیستم، یعنی تضادهایی، که در آن سیستم قابل حل هستند و در واقع وظیفه ثبات سیستم را در دوران رشد کمی سیستم تأمین کنند، نیز به طراز تضادهای آشتی‌ناپذیر رشد کرده و همانند این تضادها «فروپاشی» (رنه تغییر انقلابی) سیستم را موجب گردند.

• به این پرسش باید پاسخ داد، که آیا جز راه حل دیالکتیکی برخورد نظرات و عقاید در درون حزب، راه دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر»، و از این طریق «وحدت عمل» وجود دارد؟ هدف مخالفت با بحث و کنکاش در درون حزب، دسترسی به کدام «وحدت نظر» را هدف خود قرار داده است؟ وحدت نظر دیالکتیکی، یا وحدت نظر ایدئالیستی «شب، شب است و روز، روز»؟

• تفاوت نیروی نو و کهن در آن نیست، که یکی خود را نیروی مترقی و دیگری محافظه‌کار می‌داند و یا نمی‌داند. این تفاوت در آن است، که آیا نیروی نو قادر است پدیده‌ها را با ابزار فکری-تئوریک خود بشناسد (تئوری شناخت) و روند دیالکتیکی رشد آنها را تشخیص دهد و در این جهت عمل خود را سازمان دهد؟ و از این طریق رابطه دیالکتیکی بین «وحدت اراده» و «وحدت عمل» را تأمین و ثبات سیستم و توان خلاق آنرا ممکن سازد؟ در غیر اینصورت، آن نیروی، که خود را «نو» می‌نماید نیز، همانند نیروی کهن، عمل خواهد کرد و اجباراً نمی‌تواند از ابزاری غیر از ابزار متحجر نظیر «اعلامیه»، «حکومت نظامی»، برخورد مکانیکی و جراحی، از ابزار دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر» سود گیرد. و «وحدت اراده و عمل» مطلوب خود را، به امید «ثبات» سیستم، بدست آورد.

تفاوت نمی‌کند، که این «نو» - در واقع همان «کهن» -، که از نظر تئوریک آشفته فکر است، در حکومت باشد و یا نباشد. شیوه عمل با توجه به وسعت امکانات و فرصه عمل یکسان است.

«نو»، حتی اگر تابلوی مارکسیسم را به گردن آویخته کند نیز، «نو» نیست، اگر قادر نباشد تئوری را در عمل پیاده کند و از این طریق پایبندی عملی خود را نسبت به آن اثبات کند.

در اطراف ایران چه می‌گذرد

• اتحادیه عرب، در يك بیانیه آشکارا تحریک‌آمیز بار دیگر اعلام داشت، که جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی متعلق به اعرابی است و ایران باید این مالکیت را بپذیرد.

• همزمان با این بیانیه، در روسیه رهبر ناسیونالیست‌های روس، «ژورنفسکی»، که آشکارا به طبل جنگ می‌کوبد، اعلام داشت، که دریای خزر در حوزه امنیت و منافع روسیه قرار دارد و از این لحاظ به روسیه تعلق دارد!

• نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل، بنام «اولین اولبرایت» با يك پیام محرمانه وارد باکو شد و آنرا تسلیم «حیدرعلی‌اف»، رئیس جمهور آذربایجان، کرد. وی سپس با وزیر خارجه و رئیس مجلس آذربایجان بطور جداگانه ملاقات و گفتگو کرد. رادیر باکو در ارتباط با این سفر و هدف از آن نوشت، که هماهنگی‌های سیاسی-اقتصادی و نظامی لازم بین آمریکا و آذربایجان در دستور کار بوده است.

• مانور مشترك ارتش روسیه و ارتش آمریکا در کوه‌های اورال روسیه برگزار شد. انگیزه این مانور، که با مخالفت بسیاری از احزاب و سازمان‌های مترقی روسیه و حتی مردم عادی منطقه اورال روبرو شده است، ایجاد هماهنگی لازم بین قوای نظامی در کشور برای واکنش سریع، بمنظور حفاظت از صلح، اعلام شده است!

در تشریح این مانور، مطبوعات روسیه نوشتند، که هدف، خنثی‌سازی فعالیت‌های چریکی، هنگام حضور ارتش کشورهای عضو طرح همکاری برای صلح پیمان نظامی ناتو، بوده است. براساس این طرح، ارتش اشغالگر باید مقاومت‌های توده‌ای را درهم بکوبد و از سوی دیگر يك واحد پلیس محلی را برای کنترل قوانینی، که وضع می‌شوند، تشکیل داده و حمایت کند.

• در سراسر افغانستان، تقسیم مناطق نفوذ بین گروه‌بندی‌های سیاسی-نظامی این کشور همچنان ادامه دارد و در استان «لوگر» و «پکتیا» اخیراً دست بدست شده است و جاده ارتباطی کابل به پاکستان بطور کامل در کنترل طرفداران «گلبدين حکمتيار» قرار گرفته است، که خود پشتوست و طرفدار پشتونستان بزرگ (مرکب از دو منطقه پشتونشین افغانستان و پاکستان) است. کابل، علیرغم همه طرح‌هایی، که برای تشکیل اجلاس ریش سفیدان سراسر کشور (لونی‌جرگه) ارائه می‌شود و جلساتی، که در مناطق مختلف نظیر هرات و به ابتکار برخی گروه‌های متخاصم تشکیل شده و یا وعده تشکیل آن داده می‌شود، همچنان زیر گلوله باران، راکت‌باران و حتی بمباران هوایی نیروهای متخاصم بسرعت نابود می‌شود.

سوسیال دمکرات ها و بلوک چپ،

دو پیروز بزرگ انتخابات سوئد

سوئد - احمد

انتخابات سراسری در سوئد، با پیروزی مهم سوسیال دمکرات ها و همچنین بلوک چپ پایان یافت. همه ناظران سیاسی، نتیجه این انتخابات را یک شکست بزرگ برای بلوک راست، که دولت را از سال ۱۹۹۰ در اختیار داشت، ارزیابی کرده اند.

حزب «دمکراسی نو»، که فاشیست ها و راستگرایان در آن نفوذ بسیار داشتند، در این انتخابات تنها ۱۲٪ رای آوردند و بهین دلیل از حضور در پارلمان محروم شدند.

این انتخابات روز یکشنبه ۱۸ سپتامبر به پایان رسید و مطبوعات صبح روز ۲۰ سپتامبر نتایج قطعی آنرا بشرح زیر و با تحلیل و تفسیرهایی، که عمدتاً ناشی از پیروزی، تا حدودی غیرقابل پیش بینی، بلوک چپ و دلائل پیروزی چشم گیر سوسیال دمکرات ها بود، منتشر کردند. براساس این آمار، سوسیال دمکرات ها ۴۵٪ رای آوردند، که این آراء ۷۷٪ نسبت به ۲ سال پیش بیشتر است و به این ترتیب، این حزب دولت آینده سوئد را در ائتلاف با احزاب کوچک می تواند تشکیل دهد.

تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات از ۸ میلیون جمعیت سوئد ۸۷٫۲ درصد بود، در حالیکه در انتخابات گذشته این رقم ۸۶٫۷ درصد بود. احزاب محافظه کار، مرکز، مردم و دمکرات مسیحی، که ائتلاف دولت پیشین بودند، به ترتیب ۲۲٫۲، ۷٫۷ و ۱٫۴ درصد رای آوردند و بازنده بزرگ این انتخابات محسوب می شدند. بلوک چپ، مرکب از کمونیست های سابق سوئد، در این انتخابات ۱۶٫۲ درصد رای آورد، که همه ناظران آنرا یک پیروزی بزرگ برای چپ ارزیابی می کنند. حزب سبزها نیز، که طرفدار محیط زیست است، در این انتخابات ۵٪ رای آورد و وارد پارلمان شد.

بلوک چپ (کمونیست های متشکل در حزب کمونیست سابق) با کسب ۱۶٫۲ درصد آراء، در واقع به بزرگترین پیروزی خود از سال ۱۹۴۸ تاکنون دست یافت. رهبر حزب، خانم «گودورین شومان»، پس از پایان انتخابات اعلام داشت، که حاضر است با سوسیال دمکرات ها، کابینه ائتلافی سوئد را تشکیل دهند. هنوز از سوی حزب سوسیال دمکرات پاسخی در ارتباط با این پیشنهاد داده نشده است و در واقع هنوز تصمیم نهایی را نگرفته اند. این احتمال وجود دارد، که سوسیال دمکرات ها به کمک حزب سبزها و حزب مردم کابینه خود را تشکیل دهند. حزب مردم در ائتلاف دولت راستگرای پیشین نیز شرکت داشت، اما مواضع آنها به سوسیال دمکرات ها نزدیک است. این احتمال، که سوسیال دمکرات ها بدون بلوک چپ دولت خود را تشکیل دهند بسیار زیاد است، اما حضور بلوک چپ در پارلمان سوئد، بدون تردید در مجموع سیاست گذاری های دولت تاثیر خود را خواهد داشت.

پیروزی بلوک چپ در این انتخابات، بدون تردید ناشی از مخالفت مردم با سیاست های راستگرایانه دولت پیشین و شعارهای انتخاباتی بلوک چپ بود. بلوک چپ در جریان این انتخابات عمدتاً روی مبارزه با بیکاری و فقر تکیه کرد و بطور مشخص و در دفاع از کارگران و زحمتکشان سوئد خواهان کاهش ساعت کار از ۸ ساعت به ۶ ساعت بدون کاهش دستمزدها شد و به منظور مبارزه با بیکاری، با اضافه کاری در واحدهای تولیدی، مخالفت کرد، تا بدین وسیله کارفرمایان بجای اضافه کار کارگران، (که ایزان تر از استخدام کارگر تمام می شود) ناچار به استخدام کارگران بیکار شوند. بلوک چپ همچنین با حضور سوئد در بازار مشترک اروپا مخالفت کرد و آنرا بلوکی اعلام داشت، که قصد آن حفظ شرایط نابرابر موجود بین شمال و جنوب است. بلوک چپ یک اترانسپونال را پیشنهاد می کند. البته همه رهبران بلوک چپ، درباره حضور یا عدم حضور در بازار مشترک اروپا نظر واحد ندارند، اما ظاهراً جناح غالب با شرکت در بازار مشترک مخالف است، و آنرا دنباله روی از دو قدرت بزرگ اروپا، آلمان و فرانسه می داند. سوسیال دمکرات ها، در این انتخابات ضمن شعار مبارزه با بیکاری خواهان افزایش مالیات ها بودند و در همین حال خواهان حضور سوئد در بازار مشترک بصورت همزمان، انتخابات شهر و استان بنام کمون نیز برگزار شد، که در آن ها از میان ۲۸۸ انجمن شهر، ۱۴۵ نماینده سوسیال دمکرات برنده

شدند. از جمع نمایندگان ائتلاف راست دولتی ۶۷ نماینده به این انجمن راه یافتند. در انجمن های استان از ۲۲ نماینده ۱۸ نماینده از سوسیال دمکرات ها انتخاب شدند و از ائتلاف راست فقط ۱ نماینده پیروز شد. این انتخابات نیز نشان داد، که سیاست های بورژوازی بزرگ در سراسر سوئد با مخالفت جدی روبروست و ضربه شدیدی به آن وارد آمده است.

قوانین محدود کننده خدمات دولتی و ضد خارجی در سه سال گذشته، که توسط حکومت دست راستی اعمال شد، از جمله دلائل شکست آنها در این انتخابات است. بلوک چپ، سبزها و سوسیال دمکرات ها با درک همین واقعیت، شمارها خود را در این انتخابات به نفع تدوین کردند، که حمایت خارجی های مقیم سوئد را بتوانند جلب کنند و موفق نیز شدند.

۳۵ میلیون امریکائی فاقد بیمه درمان اند

«کلینتون»، با وعده های دهان پرکن، در امریکا به حکومت رسید. بهترین حربه تبلیغاتی او برای راه یافتن به کاخ سفید، تهیه طرح بیمه درمانی برای مردم امریکا بود. او پیش از انتخابات از رقم ۲۵ میلیون امریکائی بارها در نطق های خود استفاده کرد، که فاقد بیمه درمانی هستند. آن وعده ها، هنوز انجام نشده است، طرح بکلی کم اعتباری هم، که تهیه شده، بین کنگره و مجلس نمایندگان از یک طرف و کاخ سفید از طرف دیگر، مثل توپ فوتبال امریکائی دست به دست می شود!

دولت دمکرات ها، که برای اعزام ۲۰ هزار نظامی برای دخالت مستقیم در امور داخلی هائیتی و برپاساختن تخته پرش بعدی برای دخالت نظامی مستقل در امور داخلی کوبا، اعلام می دارد: «چنین اقدامی نیازمند تصویب کنگره امریکا نیست و ریاست جمهور خود می تواند مستقلاً تصمیم بگیرد». از ابتدای به قدرت رسیدن دمکرات ها تاکنون طرح بیمه درمانی را در امریکا، موکول به موافقت کنگره کرده است. دولت باصطلاح تلاش می کند، تا پیش از ارائه طرح مذکور به کنگره امریکا، نظر نمایندگان را در طرح خود بگنجانند، تا از مخالفت با آن در کنگره جلوگیری کند. هر مانعی که برداشته می شود، مانع دیگری از سوی نمایندگان مطرح می شود و در نتیجه طرح مذکور هنوز در کنگره نیز طرح نشده است.

اخیراً تعدادی از نمایندگان دمکرات کنگره با رئیس جمهور در کاخ سفید تماس گرفته و به او اطلاع داده اند، که طرح کاخ سفید برای بیمه ها، منافع بخش اعظم صاحبان صنایع و کارخانجات و کشاورزی را به خطر می اندازد و باید مفادی، که با منافع آنها برخورد می کند، از طرح مذکور حذف شود! آنها اطلاع داده اند، که فقط پس از این اصلاحات، مطرح شدن طرح مذکور در مجلس و کنگره ممکن است، تا نمایندگان دیگر نظرات خود را پیرامون آنها بدهند!

کاخ سفید با این پیشنهاد موافقت کرده است و حالا قرار است طرح بیمه ها پس از جراحی جدید به کنگره فرستاده شود. حتی مردم امید به تصویب این طرح اصلاح شده نیز ندارند و بسیاری حدس می زنند، که در دوره دوم ریاست جمهوری دمکرات ها، نیز بار دیگر وعده اجرای طرح بیمه ها، از جمله موضوعات تبلیغاتی برای کاندیداها خواهد بود.

جالب تر از همه نقش مطبوعات و تلویزیون های امریکا در برابر این موضوع مهم اجتماعی است. آنها صلاً با تبلیغات انحرافی و طرح اخبار جنجالی و بی ارزش و صحنه سازی در اطراف آنها، عملاً مانع توجه افکار عمومی روی کارشناسی های کنگره و سرمایه داران امریکائی برای جلوگیری از تهیه و تصویب طرح بیمه های درمانی می شوند. به عنوان مثال در کورن اخبار مربوط به تماس نمایندگان دمکرات کنگره امریکا با کاخ سفید و اعلام نظرشان برای اصلاح مجدد طرح بیمه ها از سوی کاخ سفید، دادگاه مربوط به قتل همسر یکی از بازیکنان فوتبال امریکا را برای چندین روز چنان به مسئله روز سراسر امریکا تبدیل کردند، که هگان طرح بیمه و کارشناسی های کنگره را فراموش کردند!

در این دادگاه، «اوجی. سیسیسون» یکی از بازیکنان سابق فوتبال امریکائی، متهم است، که همسر خود را بقتل رسانده است. تلویزیونها بخوبی می دانند، که برای مسخ افکار عمومی چه باید بکنند!

م. ن. (لس آنجلس)

نیستند، که اکنون ایران را به سستی می‌برند، که خیال داشتند با حذف خمینی از صحنه، ببرند؟ و در حیات خود او نیز ببرند.
تردید نباید داشت، که آنها سرانجام افشاء خواهند شد، گرچه با تاخیر. همانها، که دیگران -مذهبی و دگراندیش- را به اتهام ناجوانسردانه و سراپا ساختگی جاسوسی اعدام کرده‌اند و کشتند، در حالیکه خود جاسوس و نفوذی در انقلاب بودند.

مصاحبه با «رسول ملاقلی پور» فیلم ساز ایرانی

... وقتی که قرار باشد درباره مشکلات آن بسیجی‌ای، که شناخت کافی از زندگی‌اش داریم، فیلم نسازم، پس چه بسازم؟ حتما باید بگیرم بسیجی خیلی خوب است از نظر اقتصادی، اجتماعی و از هر حیث دیگری آراش دارد؟! میزنی به من می‌گوید این را بگو!... ما اساس انقلابان «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» است. وقتی من بند دوم آن یعنی «آزادی» را نداشته باشم، در حالی که خود من مثل خیلی‌های دیگر سرمایه‌گذاری چانی و مالی کرده‌ام، به چه دردی می‌خورد؟ ... چندی پیش توانستم به اعتبار فیلساز مشهور بودنم (۱) به خدمت یکی از مسئولین برسم. البته بعد از گذشتن از چندین خان غیرقابل گذر برای افراد عادی! در آنجا با وی در مورد یکی از قطع نفع‌های استثنائی و خارق‌العاده اهوازی، که از هر نظری برای مردم ما الگوست صحبت کردم و از وی خواستم به خاطر شرایط سخت جسمانی این جانباز یک ماشین کوپردار تهیه کند تا در گرمای اهواز او بیش از این صدمه جسی نبیند. می‌دانید در پاسخ به من چه گفت؟ گفت: «آقای ملاقلی پور شما چرا اینقدر احساساتی شده‌اید؟» خلاصه آن روز دست از پا درازتر از دفتر کار ایشان آمدم بیرون. خوب من دوست دارم در فیلم خود این حرف‌ها را بزنم.

آیا من حق ندارم از یک جانباز قطع نفعی، که همه چیزش را داده فیلم بسازم؟ من شاهد دارم، که در آنجا گفتم «اجازه بدید مثل سگ پاهاتونو ببوسم ولی تورو خدا به این جانباز کمک کنید!» اما او به جرف‌های من می‌خندید. در حالی که خودش ماشینی را سوار می‌شد، که همان روز ۲۵ میلیون تومان ارزش داشت. معلوم است، که چنین فردی اصلا دغدغه‌اش مسئله جانباز نیست..... به هر حال من نمی‌توانم خارج از دغدغه‌های خودم و رجامه‌ام، که به آن تلق دارم فیلم بسازم. دوست دارم بتوانم کسی که فیلم جنگی می‌ساختم، شرایط کسانی را ترسیم کنم، که در جنگ بوده‌اند و حالا در پیچ و خم‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. من فیلساز دوست دارم هر موضوعی، که راجع به عدالت باشد بسازم. آیا اجازه دارم؟ اگر قرار است نسازم، خوب اصلا فیلم نمی‌سازم.

تکذیب خبر سازمان «بابک خرم‌دین»

دادستانی انقلاب اسلامی تهران با چاپ یک اطلاعیه در مطبوعات رژیم، اطلاع داد، که «احمد شیخ شمریافان» با اتهام تخلفات و جرائم دستگیر شده است و کسانی، که نسبت به وی ادعا و یا شکایتی دارند، می‌توانند به دادستانی مراجعه کنند. مدتی پیش، سازمان «بابک خرم‌دین» طی اطلاعیه‌ای، که در خارج و در کلیه مطبوعات اپوزیسیون منتشر شد، اطلاع داد، که «احمد شیخ شمریافان»، که مأمور حفاظت خانه خامنه‌ای بود، دستگیر و اعدام شده است.

Rahe Tudeh No. 25
Oktober 94
Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.

سپاه پاسداران دعوت به اعلام نظر

نسبت به برنامه دوم رژیم شد!

در یک اقدام غیرمعمول، رئیس مجلس اسلامی رژیم، در اجلاس ویژه فرماندهان سپاه پاسداران شرکت کرده و از آنها خواست، تا در جریان بررسی و تصویب برنامه دوم باصلاح نوسازی کشور، فعالیت شرکت کنند. این اجلاس روز ۲۹ شهریور در تهران تشکیل شد.

طرح برنامه ۵ ساله دوم، که مدتی بدلیل اختلاف نظر مجلس و ریاست جمهوری -و در واقع بدلیل مخالفت‌های مردم، که در قیام‌های اخیر منعکس شده است-، به تعویق افتاده بود، پس از پایان تعطیلات تابستانی مجلس شروع شد. تصویب سریع مجلس اسلامی برای بررسی این برنامه، بلافاصله پس از پایان تعطیلات نشان داد، که در طول این مدت -تعطیلات- رایزنی‌های لازم انجام شده است و با توافق پشت پرده بر سر، این طرح، اکنون باید به تصویب مجلس برسد. ست و سوی این توافق و جهت عمده آن، در قرار گرفتن نخستین بخش طرح مذکور در مجلس منعکس است، که همانا خصوصی‌سازی اقتصاد کشور در تمام عرصه‌های اقتصادی است.

شواهد امر نشان می‌دهد، که مجلس اسلامی، به توصیه و در هماهنگی با دیگر سران رژیم، برای پیشگیری از هر نوع مقاومت در سپاه پاسداران علیه طرح ۵ ساله دوم باز سازی -ویا در واقع خصوصی‌سازی اقتصاد کشور-، دست به چنین باصلاح ابتکاری توسط رئیس مجلس اسلامی زده است.

خروج جانبازان از ایران ممنوع شد!

بنا بر تصمیم سران رژیم، اعزام معلولین جنگ باعراق برای درمان به خارج از کشور، ممنوع شد. رژیم، دلیل این تصمیم را صرفه‌جویی هزینه اعزام معلولین و مجروحین جنگ (جانبازان)، اعلام داشته است، اما مصاحبه معارین بهداشت و درمان بنیاد جانبازان، که در مطبوعات کشور انتشار یافت، پرده از روی انگیزه واقعی این تصمیم برداشت. وی گفت: «... (با جلوگیری از اعزام جانبازان به خارج از کشور برای درمان) عوارض فرهنگی و مسائل دیگر اعزام را نیز در پیش نخواهیم داشت».

این عوارض فرهنگی، چیزی نیست، جز آشنا شدن جانبازان با دنیایی، که رژیم بی‌وقفه سعی داشته و دارد، از آشنائی با آن محرومشان نگاه دارد.

جاسوس و نفوذی واقعی کیست؟

تلویزیون سی.بی.اس آمریکا، در گرامرگم تشدید ناراضانی عظیم توده‌های مردم از رژیم اسلامی، سراغ مشاور پیشین امنیتی کاخ سفید واشنگتن، «مک‌فارلن» رفته و با او یک گفتگوی اختصاصی انجام داده است.

او، که در جریان یک سفر محرمانه و چنگال‌برانگیز در تهران، با برخی بلندپایگان رژیم -والته پیشاپیش همه آنها هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای ملاقات و مذاکره کرده است، در این مصاحبه، ناگهان به مطالبی اشاره کرده، که ظاهرا باید برخی مقامات حاضر در مسند قدرت در رژیم ج.ا.آ را بسیار جدی تلقی کنند. همانها، که سر نخ بسیاری از فجایع و خیانت‌های ۱۵ سال گذشته به آنها ختم می‌شود و اکنون باید بخاطر داشته باشند، که هر نوع خلف رنده و حرکت مستقل از خواست‌های آمریکا، می‌تواند به چه قیمتی برایشان تمام شود.

«مک‌فارلن» در این گفتگو اظهار داشته است، که در سال ۱۹۸۶ یک مقام بلند پایه امنیتی اسرائیل، بنام «دیوید کیم‌خه» به کاخ سفید پیشنهاد کرد، که خمینی را در خانه‌اش در جباران به گونه‌ای مسموم کند، که در فاصله چند ماه تا دو سال بمیرد. او در برابر ابراز نگرانی آمریکا مبنی بر هرج و مرج ناشی از غیبت آیت‌الله خمینی در صحنه سیاسی ایران، گفت، که اطمینان دارد، در رژیم جمهوری اسلامی و در پیرامون خمینی، کسانی هستند، که پس از مرگ او قدرت را بدست می‌گیرند. این افراد طرفدار غرب هستند و تمهیداتی را، که بر مهده گرفته‌اند، اجرا خواهند کرد.

این افراد کیستند و تمهیداتشان چه بوده است؟ آیا آنها، همانهایی

ایران را تسلیم چپاولگران خارجی می کنند

«استقلال ملی» در خطر است!

راه توده

فوق العاده (۵)

شهریور ماه ۱۳۷۳

* نه دولت حق تدوین لوایح غیرقانونی را دارد،

و نه مجلس حق تصویب آنرا!

* رئیس مجلس رژیم، فرماندهان سپاه پاسداران

را دعوت به دفاع از «برنامه صندوق بین المللی

پول» می کند!

هژمندان!

سران جمهوری اسلامی، در هفته ها و برپژه روزهای گذشته، با براه انداختن يك سلسله جنجال های جدید و بکلی گمراه کننده در اطراف حجاب و برنامه های ماهواره ای تلویزیونی، که هدف صده آن، در واقع ایجاد انحراف در افکار عمومی و برپژه افکار وسیع ترین توده های محروم و مذهبی کشور است، وسیع ترین یورش را برای پایمال کردن استقلال ملی و به اسارت درآوردن کامل مردم ایران، تدارک می بینند.

این یورش، که در هماهنگی کامل با امپریالیست ها و صندوق بین المللی پول انجام می شود، در مجلس اسلامی رژیم، که نمایندگان مافیای حجتیه اکثریت آنرا در کنترل کامل خود دارند، تحت عنوان لزوم تسریع در تصویب مرحله دوم «برنامه توسعه و بازسازی کشور» در حال تکوین است و در دولت هاشمی رفسنجانی، که ابزار اجرایی برنامه های صندوق بین المللی پول محسوب می شود، بصورت يك سلسله طرح ها و مصوبات دولتی در حال تدوین است.

براساس اخبار جسته و گریخته ای، که از درون مجلس اسلامی به خارج راه یافته است، بندهای مربوط به خصوصی سازی وسیع اقتصاد کشور، که در برنامه دوم توسعه و بازسازی گنجانده شده و توسط دولت در اختیار مجلس قرار گرفته است، پس از زدو بند های پشت پرده و حل اختلافات شخصی بین سران دولت و سران جناح رسالت حجتیه و با هماهنگی کامل همه آنها در اجرای فرامین امپریالیست ها و صندوق بین المللی پول، در کمیسیون های مربوطه تائید شده و مرحله تصویب نهائی آن در مجلس قرار است با ایراد چند سخنرانی بی محتوا، توسط برخی نمایندگان مجلس، بزودی انجام شود.

دولت هاشمی رفسنجانی، در ادامه وابسته ساختن ایران به امپریالیسم جهانی و تکمیل طرح های خصوصی سازی همه جانبه اقتصاد کشور، لویحی را تدوین کرده و بزودی به مجلس رژیم می برد، که براساس آن، تمام مشکلات حقوقی سرمایه گذاری شرکت های بزرگ وابسته به انحصارات امپریالیستی از سر راه برداشته خواهد شد و تغییراتی - بکلی مخالف قانون اساسی جمهوری اسلامی - در قوانین موجود کشور در این زمینه بوجود خواهد آمد.

براساس این لویح، قدم های تازه ای برای مسلط ساختن امپریالیست ها بر سرنوشت مردم ایران و نفوذ بازم بیشتر آنها بر اقتصاد و سرنوشت کشور

برداشته می شود. این درحالی است، که طبق اصل ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی، که حاصل فریادهای مردم در جریان انقلاب بهمن ۵۷ برای بازگرداندن استقلال ملی به کشور است، «دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و موسسات در امور تجاری و صنعتی، کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقا ممنوع است» و اقدامات دولت رفسنجانی صیقا خلاف این اصل قانون اساسی و مغایر استقلال کشور است. این نقض صریح قانون اساسی کشور، توسط ریاست جمهوری انجام می شود، که در واقع، و طبق قانون اساسی، باید حافظ قانون اساسی کشور باشد!

این درحالی است، که دولت و مجلس اسلامی با نقض اصل ۴۴ قانون اساسی ج.ا.، که براساس آن صنایع «بزرگ» و «مادر» باید در مالکیت بخش دولتی قرار داشته باشد، در طول اجرای برنامه اول ۵ ساله و با واگذار کردن آنها به بخش خصوصی، در واقع گام های اساسی را در راه خیانت به انقلاب و قانون اساسی کشور، در عرصه اقتصادی، سالهاست برداشته اند و بدین لحاظ مشروعیت قانونی خود را از دست داده اند.

بدنبال همین اقدامات و تدابیر مغایر استقلال ملی توسط دولت و مجلس اسلامی - در هماهنگی کامل با یکدیگر - است، که نشریات وابسته به انحصارات امپریالیستی در امریکا و اروپا، باخوشحالی و در تائید اقدامات در حال تدارک در ج.ا. می نویسند: «... ج.ا. قصد دارد يك سلسله تغییرات بنیادی در قوانین خود بسود سرمایه گذاری های خارجی بوجود آورد» (نقل از بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه). این نشریات پا را فراتر گذاشته و علاوه بر پایمال ساختن قانون اساسی ج.ا. باتوطئه مجلس و دولت، خواهان تغییرات در حقوق مربوط به کار و کارگران ایران نیز شده اند. آنها تورم ناشی از اجرای برنامه صندوق بین المللی پول در ایران را به گردن زحمتکشان کشور و قوانینی می اندازند، که با پشت کردن کامل سران ج.ا. به انقلاب، اکنون یورش برای لغو آنها در دستور کار رژیم است. این نشریات، که رادیو بین المللی فرانسه مطالب آنها را پیروسته نقل می کند، می نویسند: «... اقتصاد ایران از رکود و تورم بشدت رنج می برد. بسیاری از قوانین، مثلا در عرصه حقوق کار، با واقعیت این کشور نمی خواند. تکلیف رials ایران نامشخص است، تفاهم کامل برای ست اقتصادی کشور بین جناح ها وجود ندارد و بهمین دلیل سرمایه گذاری های خارجی منتظر پایان این وضع هستند». شواهد نشان می دهد که تفاهم بسرعت فراهم شده است، و لویح مربوطه نیز توسط دولت بزودی تسلیم مجلس خواهد شد. لویحی، که براساس آن هم تکلیف پول ایران و هم حذف بندهای نسبتا متروقی از قانون کار کشور روشن خواهد شد.

ببینیم در روزهای اخیر و در اجرای توطئه ای، که در بالا به آن اشاره شد، در ایران چه می گذرد:

«نویخش»، رابط مستقیم صندوق بین المللی پول در دولت هاشمی رفسنجانی، که بر اثر رقابت در جناح حجتیه - رسالت در اجرای برنامه های این صندوق، برای مدتی به حاشیه رانده شده بود، بار دیگر به صحنه بازگشت و سرپرستی بانک مرکزی را به عهده گرفت. او، به واقع در پاسخ به توصیه ها و نگرانی های نشریات وابسته به انحصارات اقتصادی (که در بالا اشاره شد)، در اولین مصاحبه اش گفت: «من به همه تردیدها پایان خواهم داد و يك نرخ کردن پول ایران را اجراء خواهم کرد». این اظهارات، یعنی وابسته کردن مستقیم پول ایران به دلار امریکا و بدین ترتیب يك نرخ شدن آن! سیاستی، که اقتصاد

روسیه و کشورهای اروپای شرقی را نابود ساخت و آنها را به حیاط خلوت اروپا تبدیل کرد.

«ناطق نوری»، رئیس مجلس اسلامی، که وابسته مستقیم «حجتیه» است، تلویحا در يك مباحثه مطبوعاتی (در نفي شایعات پیرامون رقابت او و رفسنجانی و در حمایت از برنامه های دولت) اعلام داشت، که کاندیدای پست ریاست جمهوری در ج.ا. نیست! او در يك سخنرانی بسیار قابل توجه برای همه آنها، که رویدادهای ایران را در هفته های اخیر دنبال می کنند، خطاب به فرماندهان سپاه پاسداران، که بمناسبت هفته «دفاع مقدس» در تهران اجتماع کرده اند، از همه آنها خواست، تا در مراحل تصویب برنامه دوم «توسعه و نوسازی» شرکت کنند. این دعوت، در این لحظات، معنی و مفهوم معینی دارد، که لازم است همه ملائمتان به سرنوشت ایران و انقلاب به آن توجه جدی کنید و اجازه ندهند، استقلال کشور در میان انواع حیلها و ترفندهای تبلیغاتی، که جریان دارد، پایمال شود. رئیس مجلس اسلامی با این دعوت خود، می خواهد حلا فرماندهان سپاه پاسداران را پشتیبانان برنامه دوم اقتصادی - در واقع حامی برنامه صندوق بین المللی پول - کند! رئیس مجلس اسلامی بدون تردید می داند، که ناراضانی عمیق زحمتکشان و وسیع ترین اقشار اجتماعی، که بر اثر فقر ناشی از برنامه اول ۵ ساله بین مرگ و حیات دست و پا می زنند، با اجرای مرحله دوم برنامه ۵ ساله، عمیق تر شده و رژیم با شورش ها، قیام و مصیبان های جدید روبرو خواهد شد. این ناراضانی نمی توانند در میان سپاه پاسداران، بسیج و نیروهای ارتش بازتاب خود را نداشته باشد و بهمین جهت برای کنترل پادگان ها و واحدهای نظامی چاره ای جز شریک کردن فرماندهان سپاه پاسداران در این خیانت نیست. اینکه فرماندهان سپاه به این خیانت آلوده خواهند شد یا خیر و اینکه آنها قادر به کنترل تشدید ناراضانی صومئ و انعکاس آن در سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مسلح خواهند شد یا خیر؟ بزودی معلوم خواهد شد، اما در این میان نقش احزاب، سازمان ها، گروه بندی ها و جریانات سیاسی و مترقی کشور برای مخالفت با این خیانت و افشاء کردن توطئه رژیم در پایمال ساختن استقلال کشور چیست؟ پاسخ به این سؤال برای همه میهن دوستان و طرفداران واقعی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، يك «پاسخ تاریخی» خواهد بود!

باید به هر شکل ممکن و مقدور این سیاست را افشاء کرد و توده های مصیبان زده و خشمگین از سیاست های حکومت را برای جهت دادن به اعتراضات صومئ، از آنچه در پشت جنجال های گمراه کننده می گذرد، آگاه کرد. ما متقدم این يك لحظه تاریخی برای تشخیص صفوف انقلاب و ضد انقلاب، مردم و ضد مردم، ملی و ضد ملی، آزادی و ضد آزادی است، که هر ایرانی و هر جریان و یا حزب سیاسی - فارغ از اندیشه های مذهبی و یا غیرمذهبی - با انتخاب یکی از این دو راه، نه تنها ماهیت واقعی خود را نشان می دهد، بلکه مسیر آینده مبارزه خود را نیز مشخص می کند.

رژیم، در حالیکه نشریه «واشنگتن پست»، از قول نمایندگان کنگره و سنای امریکا می نویسد: «... ج.ا. و امریکا در واقع در عالی ترین و مطلوب ترین سطح ممکن با یکدیگر هماهنگ حرکت می کنند و امریکا نسبت به آینده این هماهنگی بسیار امیدوار است»، در کنار چاپ این خبر در روزنامه «جمهوری اسلامی» (۲۶ شهریور)، که ظاهرا هدف از آن باید تکذیب خبر و یا نفي خبر مربوط به ناراضی عده دیگری از نمایندگان کنگره و سنای امریکا، در حمایت از «سازمان مجاهدین خلق»، بعنوان جانشین رژیم موجود باشد، می خواهد:

الف- مناسبات پنهان و زدویندهای پشت پرده با امریکا را علنی کند، تا به این ترتیب، به یکی دیگر از خواست های امریکاجامه عمل بپوشاند؛

ب- به مخالفان خود، در پیرامون رژیم و اپوزسیون رژیم در داخل و خارج از کشور نشان بدهد، که امریکا باتمام قوا حامی رژیم است و طرفداران گسترش مناسبات با امپریالیسم امریکا، از این حمایت برخوردارند؛

پ- اجرای دقیق برنامه های اقتصادی دولت - صندوق بین المللی پول - موجب جلب همه گونه حمایت امریکا از ج.ا. است، و تنها در این صورت است، که خطری از خارج رژیم را تهدید نمی کند!

باید این مجموعه را افشاء کرد و باتمام قدرت مانع اجرای هماهنگ توطئه های مافیای حجتیه و نمایندگان صندوق بین المللی پول در دولت هاشمی رفسنجانی شد. این کارزاری است، درست در جهت مخالف سیاست های تبلیغاتی و گمراه کننده، گپیچ کننده و ضد ملی رژیم، در داخل و حتی در خارج از کشور، که هدف از آن منحرف کردن توجه همگان نسبت به اهداف پشت پرده رژیم است. توطئه های گمراه کننده ای، که برای پرده پوشی خیانت به استقلال کشور در ایران توسط رژیم پیگیری می شود و در روزهای اخیر تشدید شده اند، کدامند:

* مجلس شورای اسلامی، همزمان با پایان کار کمیسیون های مامور

بررسی «برنامه دوم توسعه و بازسازی» دولت رفسنجانی و فراهم کردن تمام مقدمات تصویب این برنامه، ناگهان لایحه استفاده یادم استفاده از برنامه های تلویزیونی ماهواره را به میان کشیده است و يك بحث بکلی انحرافی را در سراسر جامعه بوجود آورده است. بدین ترتیب توده های مردم مذهبی، که تلویزیون سیاه و سفید هم بزور در خانه هایشان پیدا می شود، باید از «انقلاب» نه در برابر «یورش سرمایه داران خارجی»، که رژیم راه آنها برای ورود به کشور بسرعت هوار می کند، بلکه از انقلاب در برابر یورش ماهواره ها دفاع کنند!

رژیم در میان اقشار متوسط و حتی روشنفکران جامعه نیز بدین ترتیب بحثی را برافراشته، که براساس آن، باید توجه آنها از توطئه های اساسی پشت پرده منحرف شود.

ماهواره یکشبه می تواند آزاد اعلام شود، همانگونه که یکشبه ممنوع می شود، اما با سرمایه های خارجی، که تحت حمایت همه جانبه امپریالیسم وارد ایران می شود، هرگز نمی توان یکشبه مقابله کرد.

پس از قتل شدن قطعی سرمایه های خارجی در ایران، مقابله با آن، براساس همه تجربه سال های گذشته در سراسر جهان سوم، می تواند بهانه ساز دخالت مستقیم امپریالیست ها در امور داخلی ایران شود. رژیم حاکم بر ایران، چنین زمینه ای را حلا و در جهت جلب حمایت امپریالیست ها فراهم می سازد. اینست آن نکته محوری، که باید به آن توجه کرد.

* در آستانه بازگشایی مدارس (۲۹ شهریور)، که ۲۹٪ جامعه ۶۰ میلیونی ایران را در مدارس کشور به یکدیگر وصل می کند و بدون تردید در انتقال مشکلات عظیم اقتصادی - اجتماعی و تبادل اطلاعات پل ارتباط بین خانواده ها خواهند شد، رژیم تظاهرات دانش آموزی در تهران و در برابر سفارتخانه های فرانسه، مصر و ... راه انداخت، تا نسبت به ممنوع شدن (که معلوم نیست اصولا چقدر صحت دارد) حجاب اسلامی در مدارس دخترانه الجزایر، مصر و فرانسه، اعتراض کنند. همین حیل توسط «علی محمد بشارتی»، وزیر کشور رژیم و یکی دیگر از وابستگان دوگانه حجتیه - رفسنجانی، با اعلام درباره تشدید مبارزه با بی حجابی، بدحجابی، کم حجابی (در روز ۲۸ شهریور)، بکار گرفته شده است.

مردم از بی مسکنی، کم غذائی، بی پولی، گرانی، بیکاری، و صدها فشار اجتماعی دیگر در رنج و غدا بند، و آنوقت، وزیر کشور رژیم، همه آنها را در «حجاب» خلاصه می کند!

همه این ساختار روینانی، که اکنون بعنوان مهم ترین خربه تبلیغاتی و گمراه کننده از سوی رژیم دنبال می شود، می تواند در زمان لازم - به اشکالی، که اکنون نمی توان درباره آن بطور مشخصی صحبت کرد -، تغییر کند و یا کم رنگ شود، اما تغییر ساختاری، که برای اقتصاد کشور برپا می کنند، به آسانی قابل تغییر نیست و تردید نیست، که انحصارات امپریالیستی برای از دست ندادن امکاناتی، که بدست می آورند و حفظ سنگرهای، که بمنظور غارت مستقیم ایران اشغال کرده اند، تا مرز نابودی تمامیت ارضی ایران پیش خواهند رفت.

تمام طرفداران واقعی استقلال ایران، مدافعان واقعی آزادی و عدالت اجتماعی، با هر نوع اندیشه و تفکر و در هر حزب و سازمان سیاسی، وظیفه ای تاریخی در افشای دقیق توطئه های رژیم و امپریالیسم جهانی دارند. با انتشار اخبار - برپوشه اخباری، که می تواند اذهان را از توجه به مسیر واقعی رویدادها در ایران بازدارد و یا اخباری، که بتواند موجب نوعی خوش خیالی درباره سرنوشتی سریع رژیم شود -، این رسالت تاریخی ناتمام است. باید اخبار و رویدادها را دقیقاً توضیح داد و افشاء کرد و با افزودن برآگاهی توده های مردم، زحمتکشان و حتی نیروهای مسلح رژیم، از توطئه های رژیم برای ایجاد انحراف در این اعتراض ها و مصیبان ها جلوگیری کرد. نباید اجازه داد، رژیم قیام مردم برای اعتراض به برنامه های اقتصادی مجلس، دولت و صندوق بین المللی پول، را به ست حجاب و ضد حجاب، ماهواره و ضد ماهواره و ... منحرف کند. نه رفسنجانی حق دارد لویحی در جهت تقض اصل ۸۱ و ۴۴ قانون اساسی و لویحی در جهت محدود کردن باز هم بیشتر حقوق کارگران به مجلس ببرد و نه مجلس حق تصویب چنین لویحی را دارد. همه نیروهای انقلابی باید در مقابل این خیانت آشکار به حقوق مردم بایستند. جلب سرمایه خارجی، یعنی سرکوب همه نیروهای انقلابی، یعنی حمایت امریکا و دیگر امپریالیست ها از رژیم (که این روزها در مطبوعات امریکامعکس است)، یعنی مقابله خشن با ناراضانی توده ها... و مقابله با «سرمایه خارجی» و توطئه های دولت و رژیم، یعنی دفاع از نیروهای انقلابی و انقلاب. ماهه طرفداران استقلال - آزادی و عدالت اجتماعی را به این پیکار افشاگرانه فرا می خوانیم.

«راه توده»